





سيد القتي عفا عنه
ملكن

الحمد لله الذي في السماء عرشه
والحمد لله الذي في الارض قدرته
والحمد لله الذي في القامات بيته والحمد
الذي في القبور ردفه والحمد
في الجنة رصته والحمد لله الذي
في الجنة عدله والحمد لله الذي
في البر والبحر امره والحمد لله الذي

لا منزهة ولا عظماء الا اليه والحمد

لرب العالمين صلواته على منجى خلقه ^{صلواته} والحمد لله

سليم برصوكر يا رسول الله صلواتك

التي جعلت الباء شدة وانا البعوت

اللذين يرون المعبد شدة الالباءت يا رب

عبدك يا ملكا نزل برصوكر يا رسول الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي
صلى على سيدنا محمد
والآل الطيبين الطاهرين
الذين هم اصحاب
القبور والذين هم
اصحاب الجنة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والسلام علی رسولہ والہ الطیبین

ابا عبد عرض میباید در نبی و خادوم بارگاہ مطهری صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ

وسلم شہاب بن ثمر الجعفی و دولتا بادی که چون مروت اولاد رسول صلی اللہ علیہ

وآلہ وسلم گردیدند کان لازم و بر این سلام و حجت و برکتی از ابرار و خیار

و مردمان نیک استبار در او صاف نشان دم زده اند لکن من آحت شینا اکثر

ذکره حکم این مقدمه جل حدیث با ترجمه ترتیب و ترتیب ابدار طلیات و آتہائی بمسائل و

حکایات در کتب دیدہ باب مروت کرده آید تا هر که بخواند و بداند و بر موجب آن کار

کند یا انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام غیر عاشورہ را مروت و بکتاب سعادت عشره

مبتدئہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم مورد شود این فهرست ابواب این مجموعہ اول

در مروت اولاد رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام و آله وسلم

صعلم بیومکم در رعایت اولاد رسول صلعم

بیم در مروت رب علوی صلوات اللہ علیہم

علیہ الصلوٰۃ و السلام بنفسم در اسما و القاب سادرت

باجرا کفر نمیدیم ہم در ذکر منور و ہم در ذکر نه لعنت یزید

اولاد

او البر رسول صلی اللہ علیہ والہ وسلم قال اللہ تعالیٰ ذلک لذي یبینه اللہ
عبادہ الذین آمنوا وعملوا الصالحات قل لا اساء لکم علیہ اجر الا الموت
فی القری فی الکشاف والمدارک لما تزلت ہذہ الایۃ فیمن یارسول اللہ من قرأتک
الذین وجبت علینا مودتهم قال علی وفاطمہ وابناہما کلمتہ درین التہ کہ جون
مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ جیب حق است وعلوہ محبوب رسول صلی اللہ علیہ وآلہ
جناہم بتواتر معروف وبتواتر مشہورست ومودتہ اعزترین اعزاز و محبوبان
رسول صلی اللہ علیہ وآلہ انرف ترین انرف لبس اعزاز ابا انرف تشریف داد انرف
النسبی فی محلہ بانہ ومودت انست کہ جو روحنا شفا ومواد اند وجرم وخطا
ویرا و فاختواند و بلیات و ناکامی وی سر نہد و جملہ خبر نامی بہر وی در باز د بس
موت کامل کرد پس موت بر کون کسی بقص صریح واجب و ثابت نہ
ہر کہ قبول کند و منقاد شود کون موحہ بانہ و الا کافر ملحد و ملعون و مرتد شود
قال الامام الصغار رحمۃ اللہ علیہ المودۃ ہی التي فیہ اثبات و استقرار لان المودۃ
ہی الوند و ہوید علیہ و قبل الموت الوداقہ ای ہی التي فیہ اصدق بان یکون محمدا
القلب مع اللک الودق دست داشتن و منہ صدیقہ کورستان و منہ صادق و
عند القول المودۃ نہایۃ المحبۃ و المحبۃ الاطاعۃ و الانقیاد و ضدہا الاستکبار و العناد

وعلیه قول الشاعر لو كان جنتك صادق لاطقت لان المحب لمن يحب مطيع
لهذا قال في تفسير النصارى تفسير موت ازين عباس رضي الله تعالى انت
بلکن بیخوامم که در معرفت و مطهرت ایشان سعی جمیل کنید بادوستان ایشان
دوستاندارید و از دشمنان ایشان بنیز با کشتید و علیه قول الشاعر بادوستان
اوست ترا دوستی روست بادشمنان اوست ترا دوستی حطاب و فی الکتاب
تودعوا وی ثم ترعم انشی صدیقکم لیس الیونک بغارة منک یعنی دوست
داری و دشمن هر ابرس گمان می بری که من دوست تو ام نیست بدین دعوی محقق
دور از تو فاتح حاصل موت و تصدیق بمعنی ولحدیث و تصدیق التلیم و الانقیاء
ترک الاشکبار و الاعناد و استفق علیه من الشریعة و اللغات از آنکه کفار فحاطبند بقول شریح
نباتیان و مکثیف اند بر عناد و استکبار مصطفی صلی الله علیه و آله و عناد و استکبار
نی که مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم راجع است مثل جزا و اولاد او صلی الله علیه و آله و سلم هم از
زین است اگر کسی جمع اساس شریح را بین معمول دارد و بدانست علوی را علوی یک
گوید و یا موی مصطفی را صلعم مویک گوید کافر کرد نیز اگر کسی محبوب رسول الله را صلعم دشمن
دارد کافر شود بجیدی که اگر گوید مصطفی صلعم که را دوست داشته من دوست نمیدارم کافر
شود و بدین معنی است که المتکبر ملعون سعی کتبر با مصطفی صلعم و یا با کسی که تبری از او

کرد

Marfat.com

لقوله تعالى وحججه وابها واستقينا القم نطقا وعلوا ابي انكار كردند ايات ما را كه بموسى نازل
 گردانيد بوديم با آنكه يقين ميرسد آنست كه اين همه حقيقت و بجز عرفان نيز ايمان نرسد لقوله
 عز وجل الذين اتيناكم الكتاب يعرفون انما هم الاية اهل كتاب هرايتة هي سنانة
 محمد رسول الله اصوم بي شك لي شبيهه چنانكه ميشناسند بقرآن خود را قيل المودة نهيانه
 المحنة وفي التفسير العمى عند قوله تعالى وقد شعها حبا قال الجنيده رحمة الله المحب من الايري
 جفارة المحبوب بن برقي جفارة وفاء وفي كنف المحبوب عن يحيى بن معاذ رحمة الله عليه ^{حقيقت}
 المحنة ان لا تنقص بالجور والجفارة ولا تزيد بالبر والعطاء حاصل معنى اية اين باسند يكو
 يا محمد مراين كردن كان خود را كه نميخواهم از شما بر سلب و جحري اجر را كه از جور و جفارة اولاد
 باز ايند و حن و حسنا و باز بگريد و از مشق و فحور انان رعائيت اين نكند اريد و آنچه
 تمنائي ان است باشد بر ان رسانيد الله نتيجه المحنة و علامتها لقوله تعالى من يقترف حسنة
 نزله فيها حسنة في الزيادة العتابة يقترف اي كسرت و اعتماد بر انان را دوست
 دارد تحقيق ان دوست را بر زبان كويد و درام نيكوي كند كه دوست و در كسرت و جحور حسنة
 بود دوست و كرم معلومند كه حسنة بود مودة است و في او را الفقهاء لوقال ان احسنني
 فانت طالق فلو قلت احبك طلقت لانها اجرت عماني ضمير و اما اذا سكت
 فلا يعرف الا بالاشد هو زيادة اليباء والعطيات حاصله كرم دي زن خود را كه گفت اگر

اية في جفارة
 جفارة المحبوب بن برقي جفارة وفاء
 وفي كنف المحبوب عن يحيى بن معاذ رحمة الله عليه

تمنائي ان است باشد بر ان رسانيد الله نتيجه المحنة
 علامتها لقوله تعالى من يقترف حسنة
 نزله فيها حسنة في الزيادة العتابة يقترف اي كسرت و اعتماد بر انان را دوست

تو مراد دوست

تو مراد دستداری ترا اطلاق اگر زن کویه ترا دوست میدارم مطلقه نشود و اگر ساکت
 مانده نشدند نشود بلکه فعل است و ان از یاد سپردن و بخشش و عطیات است زیرا که این
 یتیم بود و محبت است و درین باب شیخ سعدی قدس سره میفرماید یاران بود
 که مال و تن و جان فدایند تا در سبیل دوست به پایان برد و فالبر چون معنی علامه
 مروت بتوروشن گشت و مومن بکلمه محبت و اولاد رسول است صلوات الله علیه و سلم اگر
 ولدی از اولاد رسول صلوات الله علیه بر مومن رود که خود را او مومن گویند و حواج خود بوی عرض
 کند و چیزی از او سوال کند و بگوید و بدید باشد که نه که نه زیرا آنچه خواست محبت است هیچ
 محبت مکره نه بنده دارد و نهند امصطفی صلوات الله علیه از یاران و این بیت خود بر سیده است اهل عندکم
 نمی فاکله فانی جامع و فی شرح الهدایه فی باب الیتیم قدس سال الی صلوات الله علیه بعض حواج
 من اصحابه بیک وظیفه اتحاد و یگانگی است که کالار دوست ستانند و ستمی لینه النوع
 الرضا المستدل و در کلید و مند میگوید هر که نصیحت از با دست به بوشند و ناتوانی از
 طیبان کنز و اظهار درویشی و قافه بردن جایزه نه بین حیانت کرده باشد نه دینت
 و در قولید جلایه میگوید که روزی مصطفی صلوات الله علیه در خانه بریده بیاید او در خانه نبود و پیش گرم
 و طعام کشیده و خود از آنکه دوست نتواند بخورد و خیمه بکشد و خولید و فی الحفظ ان صری
 ولو دخل بیت صدیقه و تسخن القدر و اکل منه جزو لو اکل من گرم صدیقه و علم ان حساب
 انور

جان فارغ از کمال است
 فاکله فانی جامع
 صدق شکر و در منافع

الكرم لا يكره الا لباس به لرب چون معنی مودت و قصد محبت چنین است عجب ترین اعجاب
 از آنست که خود را محبت و عاشق رسول الله خوانند و دوستان خاندان تصور کنند و
 در راه انبیاء و شیخ فی قوم کالیه فی ائمه خود را دانند و بانگه و التتمندی و شیخی خود را
 فخر کرده اند و مع ذلک اگر دعوت کنند و اولاد رسول صلعم که فقرا باشند بخوانند و الا الله
 نمانند آیند و از بیرون رانند اگر دعوت از بیرون است ازین کسی اتقویت و اگر از
 بیرون خود از خلق است اجابت آن خیانت است نه دیانت و فی الطحاوی اذا علم ان فی
 دعوة شیطان من الفساد او یلحق به الطعن فی الذین لا یجوز اجتنابها و درت رقی میگوید
 بدعوت است که در آن دروین را بیرون در آرند و تو اکثر ترا در آورند و خوانند بسب
 ناکداشتن تقاریر دعوت را مصطفی صلعم بیس الدعوت خوانده خاصه که فرزندان و اولاد
 رسول صلعم که مودتشان نبض ثابت است پس چون این نرادرون نگذارند از محبت
 بیزار باشند و این دعوت نکرد و ظهور عداوت با حضرت بنیاه صلعم و ای نه تکبار
 بار و ای زین همه کسیران مسلمان نمائی می آرند و جبر خواص و بر علی و ولیدین
 کبج شکر حمد اله علیه را با شنند عائی می آرند و بفرمودی بی یک شرط قبول کنم که سادات را
 بس در ندادید صدر حاجی نشا کنیده هر آنکه بدین عادت قطب عالم گشته رعایت شاهزادگان
 خواص دانند خصوصاً رعایت کسانی که نبض محض مودت و محبتند که فی المذاک

اینها را که در این
 در این کتاب
 که در این کتاب
 در این کتاب

والکنف

Marfat.com

والكتاف ولم تقبل الامودة في القبري او الامودة للقبري لانهم جعلوا مكان للمجدة ومقرساها
 لانهم ذكروا بلفظ في وهي للظرف وعية سعدى فرمايد اگر عاشق کنی وخوانی
 عشق محمد آل محمد و قاله موت کمال الرضار والراضی کلیدة العین وعلیه قول
 عن الرضاع عن کل عیبة و لیکن عین سخط تبدی مساویا الیه
 الاول فی شرح التوف جملک الشی بعمی و سیکم و یصتم ترجمه مصطفی صعم فرموده وستی تو
 در چیزی کو کند از عیوب و کنگر کند از طون و اشتکا بر شی این متعالت انت
 که موت اولاد رسول صعم خاصه از جنت فرزندى صعم قطع نظر از عبادات و
 فحوالین زیرا آنچه در آیه مطلق قری نزدیکست و فرزندى با اتباع و صلاح موقوف بنت
 زاکه چند نبی آدم و نبی اسرائیل که فرزند از خطاب نبی آدم و نبی اسرائیل خارج
 شدند و هر چند که مصطفی علیه السلام افضل انبیا است از نبی نام و بعد المطلب خارج
 نشد و نام بود و آنکه بود المقصود مودة اولاد رسول صعم بفرمان خداوند جمل من منزل
 در قرآن واجب لازم و سویه بر جمیع مؤمنان است بلیک را اصول طاعات است
 رعایا این ترا طاعت فرمان بروردگار است اگر از جور و خفاد و عصیان و خطا این
 رعایة از این بازگرم با بلی مانی که نماز میکند اردو باروزه داشته بود کسی ویر
 ناسرگفت وی از خشم نماز و روزه شکست پس کفار و دیگری عبادت از کند استن

نور

صبر

از جان نیز پس عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله اکنون من ترا از جاده دست ترا درم پس مصطفی
علیه سلام فرمود اکنون مومن دینی و اصحابه شریفی که خطابی گفت مراد ازین اختیار
طبیعی زیرا که محبت طبعی دوستی مال و ازواج و اولاد است و آن با اختیاری دست
ندید و محبت اختیاری محبت خدای و مصطفی صلعم و برزیدگان و یکتا و اگر تا
اختیاری نبودی الا ان عمر بن الخطاب و شیخ احمد بخاری گویند هر کرا با اولاد رسول صلعم است
او در عین عنایت و عطیت است اگر چه کنه عالمی دارد و اگر محبت طبعی نکرد با اختیاری
دست آرد و اگر بوشش و وسیع دست نیارد تحقیق دانند که ویرا از رحمت حق تعالی رانده
اند پس اگر چه از صحیح تارواح است فی خود برزین مال و علم اولین و آخرین بخواند
بج شود نیاید و بر آن اعتماد نشاید از آنکه بسیار علمانی و باریکی رانده شده
از عدالت بنو ت ایمان است که اولاد رسول صلعم علیه سلم دوست دارد و طیفه
دوستی است حدیث الرابع فی المصابیح رواه المطلبین ربیعته ان العباس
علی رسول الله منضیاً و انا عنده فقال ما اغضبک قال یا رسول الله ما لنا و قولش
ان یلا توینم یلا تو الوجوه مبتره و اذا القونا بغیر ذلک فغضب رسول الله حه امر
و جمله هم قال و الذی نفسیه الایه خلی قلبه ایمان حی یکتلم الله و الرسول
مطلبین ربیعته گویند من پیش تحت رسالت حاضر بودم امیر المؤمنین عباس رضی الله

و بی کسی گفته با انواع نیکویی از آنکه سزده نکرده است و سنان نیز نکرده است و انواع نیکویی با
 بسیار است و از جمله آن دو نیکویی خاصه یاد کرده همه اولیاء و انبیاء و اولاد و جویان
 او اندکی آنکه فرزندش کنه دویم قبول طاعت باطل یعنی بمنزله و ریاء غفورم گفته کرده
 اش بسیارم و شکورم طاعت باطلش پذیرم و این بشارتی است که بجز ازین حسنه بدین
 نعمت نرسد یکی آنکه بجز در کتاب تقبول وعده کرده و دوم حسنه نکرده فرمود تا نشان باشد کل
 حسنه را در آیه دیگر فرمود من جبار بال حسنه فله عشر امثالها و قیامت آمدن بحسنة
 کاری صحت بعد مثل آن نیکویی ده جزای ده عاقبت است که درین دنیا فانی جزای باقی
 حاصل کند بقوله تعالی عمن کم یفقد و ما عت الله باقی و اگر نه فردا حسی برود و ذاتی
 خود را اگر میتوانی بقدر امکان و توسع توان عطیا و هیا در حق ایشان کن اگر چه جان و روان
 فروخته و باختی بود در باره و فدا ساز و این نعمت است از غافل مباش زیر آنچه اگر در
 غیر این نیکویی کنی بعد قبول ده جزا دهند در حق ایشان بجز در احسان بشارة و امید
 احتساب من با جان است **في الكفاف الامن مات على حب محمدات مؤمننا**
اللا من مات على آل محمدات تايبا الا من مات على آل محمدات شهيد
الامن مات على آل محمدات يرف الى الجنة كما يرف العروس الى بيت زوجها
اللا من مات على آل محمدات جعل الله قبره ذراعا من الجنة رحمه مصطفی فرمود صوم و انا

آگاه باش که بر دوستی و التزام اولاد محمد میرد و با یمن میرد و هر که بر دوستی اولاد محمد
 میرد و با کمال ایمان میرد و هر که بر دوستی و اولاد محمد میرد و با یمن میرد و هر که بر دوستی اولاد
 محمد میرد و بر کسوی است چنانچه فرستاده شود و عروس را در خانه نویی و هر که بر
 دوستی اولاد محمد میرد بر سنت و جماعت میرد و آئین فعل الرسول کشیند و بانی که با محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم بایشان چه محبت و شفقت داشت و اجماعه فعل صحابه رضی الله
 عنهم و همه صحابه اصل پس روی و او و محبتش و کمال استند و کذا الک التابعین لا
 تباع الصحابه و از نگاه الی یومنا سنین محبتان این تند و هر که بر دوستی اولاد محمد
 میرد و کوری زیارت کاه فرشتگان حمت باشد حاصل الام حضرت غرت جل و علی اولاد
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم دوست میرد چنانچه در کتبه العباد محل کعبه شکر آورده بدو است
 ایشان فرموده و همچنین مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دوست داشته و بدو است
 فرموده و همچنین صحابه و تابعین و صلوات و فقها مؤمنین دوست داشته و بدو است
 فرموده پس محبتشان بیض قران و قول و فعل مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است پس هر که قبول
 کند شکر شریعت و مرتبه طریقت و ملی حقیقت است العیون علیه و السعید علیه و علیه قول
 الشاعر دم بدم دم از برای مصطفی بایزدون دست در امن آل عیبا بایزدون
 نقش خاندان بر لوح جان بایزد کاشت مهر حمید بر دل جو ما بایزدون دم فرز

باهر که

بار که او میخانه باشد از منی که نفس خواری زدن با آشنا باید زدن بر دشمنی کونندار
 میوه حبیبی اصل او را بر سر تاشا باید زدن پس که اولاد مصطفی صلعم و اولادوی بر
 آنکس خسته شود بادوستی او دوست دارد و در اقیامت بر آنکس خسته شود من العین
 قوله تعالی عند بلک مقتد ز ترجمه مصطفی فرمود صلی الله علیه و سلم یا علی آئین منی تو هر که دوست
 دارد ما را بلفظ جمع ذکر کرد تا جمیع این بیت را شامل باشد و تعظیم کند دوستان ما را قرار
 و جانی دهد او را خداوند تا عز و جل نزدیک عند بلک مقتد پس هر که نزدیک مصطفی صلعم
 جانی باید بترتبه مصطفی صلعم الله تعالی علیه و سلم من الزرف البتوة والدر روی علی
 کرم الله تعالی وجه ان رسول الله صلعم الله تعالی علیه و سلم خدیبه الحسن و الحسین و
 قال من اجنبتی و احببت بین الصیبتین و ابائما و ابهما کان معنی فی رحمتی یوم القیمة
 ترجمه روایت میکند امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه که مصطفی صلعم بفرست مبارک خویش
 امام حسن حسین را در آن حال فرمود هر که دوست دارد مرا و این دو فرزند کان را و مادر
 بدان ترا باشد با من در وجه من روز قیامت در بهشت پس که ام نعمت و ائمه این باشد
 و که ام ابی و حامل بود که برین نگویند الهی کردند کان امت مصطفی صلعم ازین نعمت عظمی
 محروم نکردانی و غافل کنی و هر یک از بدین دولت نرفت کردانی فی المعنی عند قوله
 تعاوان من قرینه الاخص میگوید لایته قال طوبی لمن مات فی جنبنا و اهل البیت

صلواتنا عليه وآله وسلم از جهت شرف مصطفی صما از علم و تقوی راجح است سیما بتیاده
 تقوی و شرف عترة الاسلام فی باب النفر و یقیدم اولاد الرسول بالمشی و الجلوس و فی الضیاء
 فی باب الصحبة و یعظم اولاد الرسول و لیسع فی حوا یکبهم و یکبهم بقلبه و لیسع
 و یقدم علی غیره فی کل شان و فی التشیخ الامام فخر الحق ولدین الرازی حمد الله علیه
 لایحوز لمرجل العالم و الملتقی ان یکسر فوق العلوی الاغنی و ابیه الاصحی لانه اسارة فی
 الدین و روی ابن ستم عن محمد الله علیه لطفبت المروة ای در جمیع کارهای اولاد رسول
 مقبول را بر خود مقدم دارید و در صدر بدینا خوانده نشستن جایز نیست که این کار بدینا
 و درین چه گوئیم ای عزیز من که از صدر نشستن ذلیل عزیز نشود از فرود نشستن عزیز
 ذلیل کرد و بزرگی مرتبه و جای خود بناسد و آنکه فرود است شایسته در عظمت وی
 باج قصور نبیزد و اگر تو اولاد رسول مقبول صلواتنا فی و یا سلام کنی شایسته کم آید
 آنچه یزیدیان هزار بار بر ایشان لغت فرستادن نه از هر عدوت و یا حقارت رسول مقبول صلواتنا
 خداوند تعالی عمارت دلشان تنامیکوید بقوله تعالی سلام هی حتی مطلع الفجر اخره علی ابن موسی
 الرضا من مناقب الروضة ای تنار علی آل محمد و قوله تعالی سلام علی آل یاسین ای آل
 محمد و هو مقطوع عن اول کذاف الزاهدیه فی اخبار النما و شرف النبوة الربیعة نفران لم
 تنفع یوم القیمة ولو الوند بوب اهل الارض اکرم الذرئی و القاضی حوا یکبهم و التی علی المهور

Marfat.com

ہم عنہ اضطراب ہم والمحب بقلبہ ولسانہ ترجمہ مصطفیٰ صلعم فرمود جبار کس کم من ان ترا
 شفاعت کنندام روز قیامت اگر چه آید باشد بکنان تمام زمینان یکا کرامی دارند
 اولاد من دویم بر زنده حاجان ترا سیویم کتائیدہ کارائی ان ترا جبارم دوست
 دارند فرات ترا بدل زبان و فی الدسم حجتہ اللہ علی النوری فیہم نزل سزائی
 وَقُلْ اِنَّكُمْ عَلَیْهِ اَجْرٌ اِلَّا الْمُوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی وَعَلِیْهِ قَوْلُ اِنَّكُمْ مَعْتَرِبْتُمْ دِیْنَ
 وَبَعْضُكُمْ کُفْرٌ وَبَعْضٌ مِّنْجٰی وَتَقْصِیْمًا یَعْنِ سادات کرمی اند کہ دوستی ان دین است
 و دشمنی ان کفر و قرب ان جائی نجات و محل عصمت ہر انیک آفریدہ اند
 ان ترا ساید و شناند و الا عینک بوی کی تواند کرد سیمغ شکار بودیم کوهی
 بتوافق در ایگان نشاخصی تو قیمت ما از سر جفا بی کی شناسد خوشبخت را خبر خود
 نشیند کہ چه دلند یا قوت را بسا حکم خدا بود و اگر نہ کی بود خانی از کیا و ہوا تو از کیا
 ہر چند کہ ابو جہل از مصطفیٰ صلعم فوقیت جنت و فرعون از موسیٰ کبار کرد عند اللہ لعل
 و خوار تر شدند و اگر تو نیز اولاد رسول مقبول را ہر بار از بسیل و خواری و اہون خواری
 عن اللہ اغرلند و در عظمت و جلال و منزلت و کمال شان هیچ نقصان و قصور نہ پذیرد
 کمال قال انہ انہ کمال احمد در سچ کم نمود بوجل کرد چہل گوید در صفا و
 اللہ قال انہ فی المودۃ فی القرینی نزلت ابو بکر ای خطابک اسالک حق ابو بکر

از انکہ

از آنکه حضرت صدیق مودت نشان بکمال است از آنکه عمیق ناز و رفیق غار و ابرابر
 و افضل اخبار بود قدر ایشان او شناسد قال الشاعر نور باید که نور را بیند دیده دیو
 کی خور را بیند جنب باید که جنب را داند غیر قاتب بسته کی خواند اشافی و التبارک
 قولو اللهم صل على محمد و آل و از واجه و ذریاته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل
 ابراهیم ربنا انک حمید مجید در علم میگوید صحابه برسدند یا رسول الله بر توجیه کونه
 دره گوئیم فرمودند کجوند ای بار خدایا رحمت کن بر محمد و زمان و فرزندان محمد صبا
 رحمت کردی بر ابراهیم و آل او و التبارک لتعظیم هذا فی الزلیدی سوال خداوند
 میفرماید یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و ما یمیکوم اللهم صل علیه و ما یمیکوم دره میگوید
 ما یمیکوم تو او رو کن این او بر معنی قبول و یار و جواب معنی درود از خداوند تعالی معنیت است
 و از مومنان دعا از خداوند میفرماید که محمد را دعا کند و ما یمیکوم بر محمد رحمت کن در آخر
 ظهیری آورده است چون خدای و محمد باکت و نحن فینا العیوب بس الما التماس میکنم
 که ملکات تو باکت و محمد باکت درود کو بر محمدتان درود پاک باشد انام ابو القاسم حمزه
 الدیلمی میگوید عجیب ترین اعجاب از آنکه است که در نماز کونند ای بار خدایا بر اولاد محمد صلی
 صل علیه و آله و سلم درود کو و بیرون نماز با این است که بکنند و نمودن و دولت و مال و
 مملکت شوند و اگر بر کباب دهنه بنند و اگر غزالین تو لیس کنند جواب نهند و این عین خاصه

فرعون است در خلا رسا کند و در یاد انار بکم الایح کو یاند و نداند ان البطش رنگ
شدید گرفتن بروردگار تو بر آینه سحر است یا حال موافق قال کن یا قال موافق حال
کن ترا فردا قیامت کا و کردار یا خاندان ایشان است آگاه باش تا شرم سار
کردی چنانچه در نماز درود میگوید بیرون نیز تعظیم کن یا چنانچه در بیرون نماز استسکبار
میکنی در نماز نیز کن عیاذ بالله منما در مضراقة نقل است ز رادی می آر در وقتی
که وقتی که نام مصطفی صلعم ننهند در دو کفایت و اجبت و فتوی همین قول است تا
تخالف با یا خواج علیهم الختة که انی شرح البندوی عند قول اخص علیه در رد که
میگوید حضرت بروردگار در دنیا فرشتگان فرادعا کنند خداوند جمیع ملائکة این
گویند و چون درود گویند آن فرشتگان و پرادعا بکنند خداوند تعالی جمیع ملائکة این
گویند ای اجبت و در خلد میگوید در آخر الزمان هیچ طاعتی بی ریا و غیر از درود نیست الی
الثالث فی شرح الفرائض السراجین صلی علی فی کتاب لم تنزل اللآئیکة لتغفرون له
ما دام اسمی ذک الکتاب ترجمه مصطفی صلعم فرمود هر که برین درود نویسد در کتاب
همیشه او را فرشتگان طلبندش وی کنند تا آنکه نام من در کتاب شد المقصود
حضرت غزوة ذکر خود با ذکر مصطفی صلعم یا درود مصطفی صلعم درود خود با اولاد خود جمع فرمود تا
عاقل داند که هزار ار کل و فرع از اصل خارج نیست و لهذا امام سید گوید اگر اشتیاق زیارة

رسالت بنده و بعد از زمانه با اعتقاد بکبریا زیارت حسین کند ثواب زیارت حضرت مصطفی
 صلی الله تعالی علیه وسلم حاصل کرد و امام حسن شیبانی میگوید بار نایدیدم که امام اعظم رحمت
 الله علیه بنده داشته و بروز صایم بودی و بنیت زیارت مصطفی صلی الله علیه و آله زیارت امام محمد
 باقر رضی الله تعالی عنده اندی و فتوحات بجایوران دادی و خود جاروب خانقاه نشانی
 کردی بر آئینه از اینچنان مرا عاها امام اعظم سراج نشه عالم رضی الله تعالی عنده عجیب ترین
 اعجاب اندان کیست که روضات سادت درون شهر کنده رشته زیارت زید و غیر قصد
 کنند زهی غفلت و حرمان سعادت و قال الشعر غرق آبیم و آبیم جویم در و صایم خبر
 روصال افتاب اندرون خانه ماست در بدر میرویم ذره مثال الحدیث الرابع فی الغویله
 الجدلیه قال علیه الصلوة والسلام اکر صوا اولادی الصالحین و الطالحین لی ترجمه مصطفی فرمود
 صلی الله تعالی علیه وسلم بزرگ داید اولاد صالحان بار بر خداوند تعالی و اولاد فاسقان مر از بزرگ
 گفته اند یا نیکو کار بد بودن حیانت است و یا نیکو کار نیک بودن معامله امت و یا بدکار نیک
 بودن رعایت است سوال خبر حدیث برین پنج است اگر حسین امر از حق و تکرار خیالیات کند
 تعذیر بغیر اعلام جائز باشد یانی جواب فی التشریح لافخر الحق والیدین الرازی حمزه ^{علیه}
 الفاس کلم علی رابع مراتب عند الفقهاء و تعذیر بهم کذا الک الا قول اشرف و نقالهم فی
 عرفهم اطراف الا اطراف و اخطر الا خطر خود الک هو الفقهاء و العلوی و الفقهاء علی ان ^{شرف}

العلوي لا يزول تنكر الغسق واهرار العصيان لان شرفه يزول بيننا صدم وشرف
 الغير زول يارتكب النواهي لقوله تعالى وحينما لا تثبتهم بامرهم هذا وهم لا يشعرون
 نزلت في اخوة يوسف عليه السلام على سبيل الاعداء وهو فيه بمنزلة التعذيب على تكرير
 الجنايا التي صدرت منهم كالقصد بالقتل وبيع الحر والكذب بان قالوا فاكله الذئب
 والعقوبت بالوالد على الكلم لم يرده الله فيهم الا الاخبار فعلم ان تعذيبهم هذا لا غير شرف
 النسب لا يزول وقال ابو عبد الله الجرجاني رحمة الله ان العلوي اذا اعتاد الغسق
 فلا امام ان يجعل منهم قاضيا وقاضيا ان يامر العلوي بحجة فيجبره ثم يضربه لانهم
 قبيلة واحدة لا يجوز ذلك لقاض اخر ابي بغير الاعلام وهو ان يقول القاضي سمعت
 انك فعلت كذا وكذا واختلفوا في الفقيه قال بعضهم يزول شرفه بالامرار والتكرار
 ايجاز لجنائيا لان العالم من اتبع العلم وقال بعضهم لا يزول لان شرفه ثبت بالحكم
 العلية اذا ارتفعت لا يرتفع الحكم الثاني الا شرف والشريف ويقال له الاطراف والظريف
 والاحط والعفيف وذو شرف وخطر وخطرف ودررة وشررة وفتوة واعتبار ونحو ذلك
 وهو الزايد والقائيد والزايق فتعزيره الاعداء والجبر الى الثالث او سطر الناس
 وهو الرجل الذي كان اكثر كلامه حسنا وفعله رضيا وقوله صدقا ولم يكن معلنا للفسوة
 سوادا كالتوفيق او تعزيره الاعلام والجبر الى القاض والجبر قيل القرب الرابع الخ ويقال

بالتعريف

الاخر

الاخر والزريل والازل هو الذي يكون اكثر كلامه شتيا وفتحا وفتحا وقوله
 كذا بفتحة الاعداد والجر والجر والقرب ونحو ذلك تجيب القاضي فيه قوله عند الفقهاء
 لئلا يبرج اهل اللغة والعرف لان ترتيب ليس عندهم يقولون للعلوي شريف و
 للفقيد مؤنا وللرازي شيخ ونحو ذلك قوله وهو الفقيه والعلوي انما اخر العلوي لان هذا
 الموضوع موضع التفسير وهو الامانة كقوله كل باب في ادب فقه طهر الاجلدة الخ ^{والا}
 لقوله تعالمت صوامع وبيع وصلاة وساجد ايد كرفيا اسم الله كثير او لغيره الله
 من يهودان الله لقوي عزيزا اخر المساجد لانه موضع التهديم وقوله الفقيه هو الذي ^{خذ}
 منه الفقه ويعتمد على فتواه في الية ولا معتبر لغيره بهذا روى الحسن بن يحيى ^{رضي الله}
 بنزين وليد بن ابي يوسف وابن رستم ثم كذا في شرح البداية والدرر ولفقه في اللغته ثم
 عرض المتكلم من كلامه وفي شرح العلم بالنبي بصفة الاتفاق بجمع اتصال العلم ولفقه
 ثلثة اجزاء الاول العلم بالشرع والثاني الاتفاق المعرفة على النصوص بمجانبي الثالث ضبط
 الاصول والعمد الملك فاذا تمت هذه الاوجه كان فقها فمن جمع الكلام والرويات
 دون ولائها لم يكن فقيا عنده لكل لقوان الاتفاق زر قههم على ما ملكت ايمانهم فهم فيه
 سواد بنعمة الدين محمد بن محمد كرتب العقائد الكلامية والتهدية وعبارة دستور
 الحقائق لا امام فخر الدين الهانوي عمه قالت المعتزلة وبعض الشيعة والتقشعته ليس

الفضل بالترتيب انما الفضل بالعالم لقوله اهل يستوى الذين يعاون والذين لا
يعاون والذين انما تذكر الالالباب والعالم افضل العالم كيف كان وين
كان وعلى الفضل لا يبيس لتعليمه الملك وخبره وبلغه افضل من موسى كثره
العلم وتعليمه من جبرئيل من محمد رسول الله لقوله تعالى وعلمه به القوي اهل الكتاب افضل
من نبيا قبل الوحي وبعده ومن الخلفاء واصحابه والناس اجمعين والجمع اهل الحق
رحمهم الله تعالى ان الفضل بالترتيب افضل العالم محمد رسول الله آدم ثم سائر الانبياء ثم الخلفاء ثم ترتيب
الخلفاء ثم اولاد طه بنت رسول الله صلوات الله عليهم من رسول الله ثم الستة الباقية من العشرة
المثيرة ثم اهل بيته ثم الصحابة لصحة ثم التابعون لاتباعهم واوّلهم
التابعين بالحدوث ثم اوصياءهم العلماء العارفين ثم من نفع الناس ممن خلف
به افضل سوار السبيل حاصل افضل العالم مصطفون صلواتهم على ادم صلوة الله تعالى
عليه وسلم بعد ابي سائر الانبياء عليهم السلام بعد ان ان خلفاء اربعة بعد ان اولاد رسول الله
بعد ان اثنتي عشرة من بعده بعد ان صحابه وديكر راجحه اكرم على علم اولين و
اخرين خولدهم بقدر كونه احد صدق زور نقرة ديد بمنزلة يك صحابه برسد اكرجه ان صحابي
فاسق ويا باغي ويا خاطي حبر خفرة معاوية وامثال من ان اكرجه اولين وانا اعظم علمه
بودم مجتهد كتابي عالم بي ايمان مؤمن احمي فاضل نبود اكرجه ابلين ويلمستهم مجتهدين

اهل فضل

اهل نفس و اغترال و سایر مذہب اگر چه عالم اند از یک منور کسب حق حاصل اند
 چگونه که چگونه باشد در تشریح میگوید نزدیک فقہا عالم صحابه کسی است که تائیدت و تحمیدت
 قول و فعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در یاد و بعمل مقرون کردند و ناسخ و منسوخ و بالتبعی از تشریح بداند و
 عالم تابعین است که اجماع و اتفاق و تاویل و تحمیل و صواب و خطا اقوال صحابه و افعال
 شان در یاد و بران کار کند و عالم تبع تابعین که اقوال و افعال علما روند هر چه در یاد و
 مذہب بود بدلائل حجج توجیه و ترجیح ثابت کند و بر صواب گرداند و مذہب خصم جہش نفع و خزان
 بر خطا کند و مذہب ابداع باطل گرداند او عالم باشد و الامتداد و متعلم بود حکام شرین و لیدر
 الی یوسف القاضی رحمہ اللہ ان المنقہ جلی الی الی یوسف و قالوا العالم افضل العالم کیف
 کان و این گمان یعنی کان کافراً او فاسق فقال ابو یوسف بمن العالم فی زعمکم قالوا ابليس
 و یلم فقال ساحۃ العالم و ما مقدار العالم فیسئ او سکتو یعنی مردم چه قدر علم خوانند که عالم
 گویند و انرف انرف خوانند پس اهل مذہب ابداع درین سوال حیران گشتند غیر از من
 مقدار علم نمی نداشتند اگر چه معلوم بودی بسید المرسلین فرمان شدیدی در دعوی علمی
 ازند سین موسی من اعلم الناس فقال انا فغانبه و قیل لا یحقیقہ حمتہ الیریا صالح فقال
 الامام نذ اشرا حب الصلی بن و کت منهم لعن اللہ لیرقنی صلاحا و لهذا قالوا لفیض
 بنقطع و نیز می آید که امام اعظم رحمۃ اللہ در منادی اجتهاد هیچ تلمذ نمیزد خصت استمال اندادی

کودکی در کناره جاه میگذشت امام فرمود یا کودکی نترسی بلغری و در جاه بیفتی آن کودک
 گفت اگر من بلغرم تنها در جاه بیفتم و تو نیز نترسی که عالم را بخویش مقتدی است اگر بلغری عالمی
 را غرق کنی امام بیست و نهم گفت جبر بپوش باز اندر خست اجتهاد فرمود و بعضی مسائل از خود
 راجع کرد از آنکه علم و عمل بخفانست که بقی مکیه توان کرد و خود می کند الله فاضل توان دانست
 عجیب این اعجاب آن نادانست که هنوز نخو و صرف خوانده و تعلم اصول و فروع کرده هر
 صد نشین و حلوا و شربی و دراع بزرگی و بادانی بپر کرده خود را زور شده الانبیاء و علماء
 امتی کانبیاء و بنی اسرائیل تصور کرده و اینه اتوالعلم در جاه در حق خود نمیدانسته و از آنرا ان
 خوار فائق نموده و خود را مجتهد علم و متق در دانسته برائیه این زمانه است که مصطفی صلعم
 بنور محجزة دریافته و نشان آن داده حاصل در مشاقت است که در اخر الزمان مردمان باشند
 که بران ایشان جا میله شوند پس فتوی بغیر علم نهد فضلوا و اضلوا خطایی گوید که زمانه آید
 که در دهن خود عالم و زاید گویند در باقی و شتر بیان ملوک کنند و بر فضل و صد نشین خود
 کانبیاء و بنی اسرائیل تصور کنند و ندانند تمثیل شان بران است که همه انبیاء بر حق جان داده
 و از خوف جود و ظلم از حق گویند مانند فغان این چنین کنند از پیرانست که برای انعام و اودا
 ورنه الانبیاء و گویند و از جهت حق کوی بمعذرة بنشینند که ملوک در کفنه مانده اند که خفیه خفین
 قربان خیال و وبال است غیر از من جبر زین مردمان و بر ملوک یا نه امر معروف کردن

و بموافق

و بمواقف فراج نشان سخن گویند چون در حال العین با قهر شدید و التماس بیرون آید و یک
سوی او پشت و حور و سویی دیگر او دوزخ و عذاب نماید با وی چگونه مخالف تو آیند نه چون
از ادر و انعام میترسند آن حور و عثمان چگونه تو آئند که پشت هر آینه منقادش نخواهند بود
عزیز من بجز در کشت و ایراد و نماز و عبادت معتقد نشوی تا با حق دست راست نه بنی زیر آنکه بسیار
شیاطین جرب زبان باشند در آخر ظهیری آورده است اگر عالمی هر حق باشند مردمان را از
ایشان خونی با بجهت حق که آید نخواهند و مردمان نشان را بد گویند الترض اولاد فاطمه رضه الله تعالی
یو خلفاء اربعه از همه صحابه و تابعین فاضله اند که فی شرح البتوة الحیدر الاول الحسین و الحسین فاضل
فی الدنيا و الاخر ابو یحیی خیر نسما ترجمه مصطفی صلوات الله علیه که امیر المؤمنین که حسن و حسین رضی الله عنهما فاضلان
در دنیا و الاخر الله امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و این دلیل است که اولاد رسول الله صلوات الله علیه از خلفاء
نیستند و قال عز و جرد ان الله اصطفی آدم و نوحا و ابراهیم و آل عمران علی العالمین فی
الکت فان نبینا من آل ابراهیم و فی التشریح ان نبیا کان من آل ابراهیم و اولاد
الحسین اولاد نبیا کان کل آل ابراهیم الحیدر الثاني فی المنار ان الله اصطفی کنانه
من ولد اسمعیل و اصطفی قرین من کنانه و اصطفی بنی هاشم من قریش و اصطفی بنی هاشم ترجمه
مصطفی صلوات الله علیه و خداوند عز و جل بزرگ گردانید که نه بر سینه اسمعیل را از دیگران و قریش را
از کنانه و اولاد هاشم را از قریش و مصطفی را از بنی هاشم پس اولاد فاطمه از بنی هاشم فاضل الله بفضله

Marfat.com

رسولنا صلعم لقوله تعالى اقل النحان لرحمن وله فان اول العابدين في المذكر الكت فصح
 بمران فان اول بعظم ذلك لولد واستفكم الي طاعته وانقياد كما يعظم الرجل ولد الملك لتعلم
 ابيه في الزاهدية والغنا بنية الولد خير الوالد فتعظم الولد متقدم لتعظيم الوالد فتعظم
 تعظيم الاخير يعني بدو وجه كرمي بزرگ باشد فرزندان او نیز بزرگ بودند چنانچه فرزند پادشاه
 از بزرگواران پادشاه اشرف باشد و این معنی درسد كه خود استند با شرف و قوله تعالى ولقد كررنا
 بني آدم ايفرزدان آدم لفضل از فرزندان ديگر خلايق افضل اند یعنی از فرزندان جنبه
 خیر آن لقوله تعالى يا بني اسرائيل اذكرو نعمتي التي انعمت عليكم والي فضلناكم على العالمين في
 معالم التنزيل فضل الايام مفاخر الانبياء وفي دستور الحقائق وشرح العقيدة ولبداية واما
 فضل الخلفاء لاربعه عا ترتيب الخلفاء فبعد هم اولاد رسولنا صلعم على كافة بانفاق الرواية
 بقرهيم من رسول الله وشره صلعم وانا اولاد الخلفاء فقد اختلفوا فيهم قال بعضهم يفضون
 بفضل ابائهم اي اولاد الصديق افضل من اولاد عمر واولاده افضل من اولاد عثمان
 واولاده من اولاد علي بن ابي طالب من غير فاطمه وهو الاصح وقال بعضهم لا يفاضل
 اولادهم الا بالعلم والتقوى والاول اوجه از آنكه چون مصطفی صلعم و خلفاء از مردمان
 ديگر فاضل اند اولادشان نیز فاضل بود از آنكه چنانچه عالم بمنزله از علي است و اولاد مصطفی صلعم
 بمنزله از اصحاب و در زحمی نیز فضل احتمال عوف و چنانچه گفته است كه كان زرك زركنا

دارند

داند و ساداة را آدمی شناسد شناسد دیگر خیر نرف علم بود ایمان است و اگر از ابلیس از همه
 افضل شدی و دوست اولاد رسول صوم نترط ایمان پس کسی که بسبب جنزی بزرگ شود از آن خیر
 فاضل نبود چنانکه فرید از بر و شاکرد از استاد و ولی از بنی وزیر از پادشاه و در شرط از علی ^{مکتوبه}
 از اولاد رسول صوم خیر خلفاء اربعه ^{بجز} فاضل نیست اگر از روی علم گوئی از جانب الدین استاز
 زلفه باشند و اگر گوئی اراده برسی بر زلفه اند و اگر از جهت بادیه جوئی سلطان زادگانند
 و همه بایشان برین اتمت حق و حرمتی اند در تشریح میگوید هر که منبتش کرد بد خود خوانند
 شاگرد نباشند و او را نشاید که در نظر استاد بی کردار از آنکه نعتی که از بدوی رسید باشد
 همان نعمت برش سائیده این و میباید باشد ولی فهم من فهم من جیل فضل دیگر
 تفسیر الامام ضیاء الدین ایشان رحمة الله عنده قوله تعالی لا تجعلوا اعداء الرسول منکم که عدا
 بعضکم بعضا ای روایت هر کس مصطفی را بنام خولند یعنی محمد و احمد صوم گوید چنانکه مرد دیگران
 را میخوانند و اولاد رسول الله علیه الصلوة و السلام را جایز است که مصطفی صوم را یا اب یا جد گویند
 چنانچه مردمان من بدان خود خوانند و این دلیل برین است که اولاد رسول صوم الله از مردمان
 دیگر فاضل اند و حی ازند که جوئی آیت لا تجعلوا انازل شده که بانون جنت یعنی خاتم رضه در تعانها
 پیش الله مصطفی صوم را گفت رسول الله من ترا چگونه خوانم مصطفی صوم فرزند تو همان یا اب است
 یا ابی میگو که این عانتی مرا قرار و چگونه دوست آیت لا تجعلوا ادر حق بیکانکان است و در سنن

میگوید که بانو قیامت و امیر المؤمنین حسن و حسین رضی الله تعالی عنهما مصطفی را صلوات
 ابی یاسر گفتندی و صحابه نشان را ابن الرسول میخواندندی فضل دیگر اگر کسی عالم
 شود اگر مملوک یا سحر نکرود و آزاد نشود و لیکن علوی اگر چه احمق باشد و فرزند وی از کنیز
 غیر حر و اصیل بود و در تیغ مادر نماید شرف رسولنا صلعم که انی الخزانة الجلیلی و فی جامع
 الفتاوی و استقیانیه ولد الامة من مولانا حر لانه مخلوق من مائه و کذا اولد العلوی
 من جارية الغیر زنی او نکاح لایه خل فی ملک مولانا و لای يجوز معیه کرامته و شرف الجدم
 محمد رسول الله صلعم و لای یرک فی ذالک احد من امته و فی فتاوی العتباتیه ولد العلوی
 من جارية الغیر حر خاص لای یحکم فی ملک مولانا لای يجوز معیه و یرج جانب اللاب باعتبار
 جده محمد رسول الله صلعم حاصله فرزند علوی که از کنیز غیر نکاح و یا زنا باشد حر نشود و ترجیح
 به بود از پدر شرف مصطفی صلعم سوال چنین بود نسب فرزند زنا نیست فرزند چگونه باشد
 جواب گفت مادر حر است نه در نبوة نسب زیرا آنچه اگر چه فرزند وی خارج نباشد جواب
 چون نبایست مقلد بر دایه است حاجه دلیل نیست لان الروایة للمقلد کالتقص للمجتهد
 و لکن التعلیل لای يجوز للمقلد فضل دیگر فرزند عالم و قاضی و سلطان را عالم و قاضی و سلطان
 خوانند فرزند سید با فضل دیگر مردم هر چند که عالم و زاهد شوند اتباع کسره منور نتوانند
 و علوی هر چند که احمق باشد کسی ویرا از مشهور یا زناد فضل دیگر هر چند که عالم و زاهد شود

ارجع

اگر عجمی باشد دخترش با عجمی بود کفو بود و علوی اگر چه اقی باشد با عربی کفو بود فضل دیگر
 عالم نزدیک بعضی در قبیل خود فاضل است یعنی انس در انس و جن در جن و حاکم در حاکم
 و حجام در حجام و علوی در جمیع قبایل فاضل است بزور رسولنا صلعم فضل دیگر در باب علماء
 و صحابه و جناب آیات و احادیث فضایل نازل است نفوس فرمایم نیز در باب این که
 وارد است اما در فضل سادات نفوس بسیار است و لیکن در زمانیم و تو بنیاب این ان
 در هیچ نصی صریح و حدیثی صحیح مذکور نیست بلکه محل طلاح نشان رعایت فرمود فضل دیگر
 حضرت رسالت نباه صلعم سادات را برابر قرآن ذکر کرده اند آنست که جناب آیات
 قرآن بر سایر کتب فاضل اند اگر چه صحیح از حکایت فرعون یا مردی از مقالات فرود باشد
 که الگ علوی فضل رسولنا صلعم بود خلفا و بر سایر مردمان فاضل اند کیف کانون و این کانون
 و جناب کتب بر قرآن تقدیم نشاید همچنان بر علوی دیگر تقدیم نشاید آیه است الثالث فی المباح
 و التارق و ثرف النبوة و الدر و تاج الاسامی و غیر ذالک فی تارک ضمیمه التقلید کتاب الص
 و عنترتی فان تمسکتم بهما لن تضلوا من بعد حاصه مصطفی صلعم فرمود بدستی و درستی کم من
 میدارم در شمار او جز عزیز و نفیس و مخطوط از آنکه مصطفی صلعم بر امتانست کقولہ اقتی انبائی
 و شرط بد است که وقت حلت بفرزندان نصیحت و وصیت کنند و آنچه عزیز نفیس باشد بفرزندان
 سبازند مصطفی صلعم از قرآن فرزندان عزیز و نفیس بودند بابت خود سپردند و فرمودند اگر جنک زنی

بدوستی التیان بعد من هرگز گمراه نگردید و در شرح سنن میگوید در صحیح این حدیث که ثمان سلف
 و خلف متفقند فضل دیگر حق است و علاوه بر این صدقه حرام است از حدیث اربع فی التاریخ و التالیف
 و النافع و الهادی این است یا ابارف ان الله حرم الصدقة لمحمد و آل محمد فانما همی اساخ التالیف
 و عرضهم منها خمساً من الغنمة و فی المبیط و شرح الهدایة بدلیلست مشهور متواتر و القی لا یوارسهم
 فی استحقاق الکرامته حاصله صدقه برصیغه معلوم و آل او حرام است یعنی برادر او و اگر از لفظ آل
 خاصه اهل ملته مراد باشد صدقه بر جمیع امت حرام گردد و صدقه مال زکوة را گویند و مال زکوة
 بمنزله است عمل از آنکه صدقه دهند باک میشود پس آن ریم او باشد و در حق باکراره کان ریم
 مردمان که روا باشد در کمتر میگویند که صدقه در حق نبی شتم و نیکان این حرام است و بعضی
 بجمعی از خیم غنائم عطا شد و در زخیره میگوید اطلاق کافران که بقهر و غلبه فتح کنند ارضی و
 خانها و بتی آنها ملک سلمانان باشد و در شرح میگوید پس مومنان را می نماید که عدلته کنایس
 جعفر مناره و خیران بشکند و صورتی کنند و دستها جعبه در خندان برکتش قلع گردانند و کنایس
 جعفر مناره مذکور نشان بت برسته در ملک سلمانان حرام است و بعضی گویند بنا کنایس کور
 جدید و قییم بهم گفته از هر غم این است و فی الفتاوی الجرجانی القدیمة ما کانت قبل بعثت نبیا
 و فی الذخیره فی باب العشر و فی الصفح و بهم القدیمة و در زخیره میگوید اگر امام شریک از کافران
 بقهر و غلبه فتح کرد و ذمه کرده که است و جعفران شهر از اصل سلمانان شود در بتجاهاست

و اجتماع

واجتماع کردن منع میکنیم بکلمه سابق و اگر پیش از قهر و غلبه با امام صلح کنند و در شهر خود
 بتجارت این شهر در ملک ایشان باشد اگر چه آن شهر از ارضای مسلمانان شود بتجارت این
 لشکر و لیکن از شعاع منع کنیم تا اجتماع شعاع نباشد و در شرح میگوید اگر شهری از کافران
 قبل الغلبه از ارضای مسلمانان شد بتجارتها و خانها ایشان در ملک ایشان باشد و لیکن چون
 صاحب ملک آن بیت المال شود لان السبئیه فی الدین حرام بود در تجارتهاند کورتی
 کردن ندهند و صورتی میکنند و در ناصری میگوید کدام دلیل ایمن باشد که شعاع کفر و ادا
 آیان می بیند که کفره اذان را و بنا بر مساجد و ذبح کا و سایر شعاع اسلام رواند آن ملک در اسلام
 می که دست یابند در منع آن گوشند سوال در ختی که کافران آنرا می برستند جدید و قدیم قطع
 کنند از جواب قطع کنند و فی شرح المشرق القرینی شماره کانت للفظان کانوا بعد و
 نعمت النبی صوم خالین و لید قطعها و نهانی حدیث لا تقوم الساعة حتی تعبد الالهات و
 القرینی در فتاوی جرجانی میگوید چنانچه قدیم منهدم شود ذمیه نوانند اعاده آن هم باسباب
 قدیم چنانچه خشت و چوب و اگر صورت قدیم تلف شده باشند و خوانند که باسباب جدید بر آن
 منع کنیم لانه احداث و به بیتی و بمنع احداث الکنایس و الامصار و القری فی قولهم جمیعاً و دین
 باب التهام علمی باید چنانچه خدمت مولانا علم الحق و الدین چون از آنجا بیاید و در ذمیه
 مشغول شد و در بیت باب السیر و الزکوة نمیگفت بکدی که کیفیت سبب رسید روزی سلطان

در خواص خویش قبول فرمودیم چون مرد بیدار شد نوره شادی بر او و قصه حال خود بخاتون
 خود باز نمود خاتون گفت شاید برت قدم این شاهزاده حسین با هم میمانم آورده بودی خون
 تفحص کردند آن بخت بود تا روشن شود که عمل موقوف است برت **نسب علی حضرت**
 رسول الله ص **قال الله تعالى** عن بن مریم **وقال الله تعالى** فضلناهم علی کثیر من خلقنا **تفضیله**
فی البیت ای فضلنا بائسرتهم لوافقته الحسن والحسین **ابنای فاطمه رضی الله تعالی عنهما** فی الدار
عند قوله **تأذیر ذریته داود و سلیمان و یوسف و موسی و هارون و کذالك خبری المحسنین**
و ذکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصلین ذکر یا و عیسی معهم دلیل آن النسب نسبت من
قبیل الام ایضا لانه جمله من ذریته نوح و هو لایسب الا بالام و بذه الجیب الحجاج حین انکرات
 یکون بنو فاطمه اولاد رسول الله ص **قوله** **دلیل و الیاس** عام کما عرف فی الفتاوی الطهرانی
باب الامان و لو ان جماعته من الکفار قالوا آمنوا علی ذرارینا فاولاد البناب یدخلون فی ذلک
لان الذریة اسم للفرع المتولد من الاب والام ابین لان ما الفحل یصیر بک بالمكانة
فی اصنام الاسماء و فی المسئلة حکایت یحیی بن عمران الحجاج امر دات یوم تقبل العویة
فدخل علیه یحیی بن عمرو زجرة فقال **قوله** **علی ائمة علی ان العویة یدخل ذریة رسول الله ص** **قوله**
یحیی بن عمران **قال الله تعالی** **قوله** **انما ذنابنا و انما ذنابکم و انما ذنابکم و انفسکم** **ثم**
تیسر فتجعل لغنة الله تعالی کفر **قوله** **الحجاج ارید الزیادة من قوله** **انما ذنابنا و انما ذنابکم** **قوله**

باب پنجم

قوله تعالى من ذرية داود وسليمان ويوسف وموسى وهارون وكذلك نختار الحسين
 ذكرا ويحيى وعيسى والياس فقال ان عيسى من ذرية نوح من قبل الامم نبت الحجاج ورده
 بحميس فقول ثم لم يروا احد نجد في محل الاجماع وفي اعلام البعث عقيدة شيخ الشيخ زحمة
 الله عليه ان الحسن بن رضا الله عنهما اولاد فاطمة واولاد علي اولاد الكل اولاد رسول
 الله صلوات في عقيدة صاحب مشارق الانوار عن ابن سلمة بن الخزازة وبلال بن حمامة ابن
 رباح وغيرهم ما ذكره وفيه الى الآباء ولحقه اولاد وختان سادات ان شريف زلفه خولسند وفي
 القاتار خانية سئيل ابو حنيفة رحمه الله عن رجل اوصى لاولاد رسول الله صلوات في كالبو
 بن يحيى رحمتهما الله كان يقول الوصية لاولاد الحسن والحسين رضي الله عنهما قاعا
 العمريه في بن يخلون في هذه الوصية قال ينظر كل من شرب الى الحسن والحسين رضي الله
 عنهما ابنة زوجت لولد عمر رضي الله عنهما حاصلة نسب اولاد فاطمة رضي الله عنهما بمصدا
 بنصر واحاريز وباجتماع سلف والاتفاق خلف ثابت فالي صل من فتاوي قاضيان و
 لتجنيس والمحيطة والمخلقة والذخيرة والسير الكبير مسابيل علي الرازي والخصاف والظهيرية وعلم
 قال الامام السرخسي في النسب الى الصديق الشهيد ذكر الولد واولاد سواديه خل في ولد نسب اذا
 على ولد وولد الان والنسب وله الاتري ان اولاد فاطمة رضي الله عنهما اولاد رسول صلوات
 فصار الجواب الصحيح ما ذكر في شرح الخصاف وما قال به من رحمة الله في الله في الصحيح من الجواب

والعالمات

والعالمات ما استجمع اركانها وشرايط بحيث يكون معتبرا في الحق الحكيم وفي الذخيرة والظفر
واما العلامات المعتمدة الاقرب فقوله وعليه الفتوى وبه يفتى الى قوله وهو الصحيح والاصح
وفي كشف الامام محمد بن علي رحمه الله تعالى عليه الصحيح ما هو الفتوى عليه بين الفقهاء
وفي مفتح المسائل ان لفظ الصحيح يقتضي ان يكون غير باغبر الصحيح واز امام احمد رحمه
الله تعالى عليه روايته في مجرول يامر ودباشه لمصلحة الزمان عليه فتوى شود واما روايته
غير صحيح ودر هیچ زمانی صحیح نکرده وایضا در ثبوت نسب علوی بمصطفی صلوات الله علیه وارد است
القول فی صحیح الاحادیث لما نزلت نوح ابنا یتادعی رسول الله صلعم حسنا و
حسنا فقال هو لاد ابنا یتا ترجمه چون کافران بمباحثه پیش حضرت رسالت پناه صلعم
آند و گفتند یا محمد پیا با فرزند خود سوگند خور که تو بنوعی و این عادت جہالت است که گو
یفرزند ان دهند هر که دروغی شود نعمت کنیم بروی پس مصطفی صلعم برون آمد با حسن
حسین و گفت لبران من حسن و حسین اند رضی الله تعالی عنهما پس همه ترسیدند و مال
کذار شدند ^{رضایه بنامه} الثاني فی مشکوٰۃ رواه الترمذی بدان ابنا یتا و ابنا یتا تثنی ترجمه مصطفی
صلوات الله علیه الرواسم فرمود که حسن و حسین لبران من اند و لبران دختر من اند الثالث
فی المنع عند قوله تعالی وان من قریة الا نحن مملکوها الا یہ فی علامات اخر الزمان ان
الله تعالی یفتح علی ید جبرائیل من اهل بیتي يقال له محمد بن عبد الله حتی یصیر الذی انشقاقا وغیرا

عدلا و سروراً الى نزول عيسى عليه السلام على نبيها و عليه ترجمه كى از علامات اخرا الزمان
 است كه سيد از علوية باشد و شود و نور و مشرق در ضبط او باشد و نام او سيد است و است محمد بن
 عليه بود آن روز در دنيا عدل و دار و نور و سرور باشد در تفسير عروس ميگويد سيد است سلطان
 محمد بن عليه جمله تجايب بارگه از وزير و زير كند و اين دليل است كه كنى ليس قد يمشى بسكنه البيت
 الرابع في شرف النبوة النجوم امان لاهل السماء و اهل الارض فاذا ذهب النجوم من
 السماء الى الابل السماء ما يوعدهون و اذا ذهب اهل تنه اتي الارض ما يوعدهون ترجمه مصطلح معلوم
 فرمودستارگان امان اند در اهل آسمان همچون ستارگان نمازند قيامت قائم شود و فرزندان
 من امان اند در اهل زمين همچون اينان نمازند قيامت قائم شود و در سنن ديگر نيز فرمود
 راجله صحابه بن الرسول صلوات الله و نبي تا بعين اولاد امير المؤمنين حسين را ابناء اولاد
 رسول الله صلوات الله و در مفسرات و در قياس ميگويد حكايست روزي امام اعظم در راه ميگذشت
 با امام محمد باقر رضي الله عنهما ملاقات شد امام محمد باقر فرمود يا ابا حنيفة حنيفة لعين سيد است كه ايات
 و احاديث جدا گانه عمل تقياس و اجتهاد و خود ميگوي كه گفت با اين رسول سوال دارم فرمان
 جواب بيايد كى الله بول بليت يا اب مني فرمود بول بليت درست است كه گفت اگر قول ما تقياس
 بودي بسن بول غسل بودي فرموديم دويم الله در ضعيف است بازن فرمود زن گفت
 اگر قول ما تقياس بودي مي فرموديم تازن را در ميراث دو حصه و نه بول بليت در حصه دهند سويم

الله

آنکه نماز فاضل است یا روزه فرمود نماز گفت اگر فاضل است بودی میفرمودیم تا حالیکه نماز فاضل
 که از وی پس سید الشاد است هر با فرود آید و دعا کرد و این حجتیست که اولاد رسول صلعم
 بخت جهان کنند که خاطر آن لشکری نگردد و نیز دلیل است که اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله است و
 ابی اجدی خوانند زیرا آنجه کرده انبوی امام محمد باقر امام اعظم منع کردی و الله اعلم بالصواب
 در وصیت سخن با حضرت رسالت نباه معلوم از قرابتی سادات قال الله یا ایها
 الذین امنوا اتقوا الله واتبوا الیه الوسیلة ای مؤمنان به بهترین راه از گناه بخواید سوی رسول و سید
 قرابتی با فرزندان رسول صلعم است نه هر که تمیز باشد دختر خود را بجوی دهد و دخترش بخانه
 خود نبرد و این قرابتی است خوانند الحدیث اول فی التشریح عن تبع التابعین و التابعین
 و الصحابة عن عمر بن الخطاب عن کل سبب و سبب یقطع بال موت الایسین و سبب ترحیم مصطفی صلعم
 فرمود بجز از موه که را در سبب و نسبت کسی نماند الا فرزندان من و قرابت من پس ازین معلوم
 که ائمه قولہ فلان بنیم یومئذ ولایتنا کألون در حق غیر این است و نیز در تشریح است
 الحدیث الثانی من ابی اجدی علیه السلام لم یسرع نسبه محصله آن باشد هر که غیر را اولاد رسول صلعم
 کند عمل را بائش او از نسبت وی نباشد پس که با وجود قدرة و امکان این نعمت دست نیارد
 بزرگ محرومی باشد و این قصه در شرح خصائص در باب نکاح آورده است ان عمر بن الخطاب
 لما خطبتم کلثوم بنت علی رضی الله عنه فقال علی انها صغیرة فقال ان رضیت فهی امرأتک

با ششم

بگذارد که انصاف احمد علیه السلام است و لم یذکر تمامه لان عمر لما خطب ام کلثوم و اعتد رعی
 و قال انما صیوة فقال عمر ما لی حاجت الی النساء و لکن اتبع الوسیة الی محمد صلعم و یقول
 کسب سبب یقطع بالملوت الایسوی و بی فرج صاعی مصطله ایانا بهم بر بعین الف درهم
 ف ذلک کلک عمر انه فرقت الیه و هی بنت اربع سنین او باین الی خمس فاجلسها الی جنبه
 فرجع منیرا و مسح ید علی اسباب فخر و ساقها فرفعت یدها و کادت ان تنطلمه فقالت لولا
 انک امیر المؤمنین للطمک علی عاخذک فقال عمر و عمو فانها شمیة قرشیة ترجم عمره الله عنه
 بعلی رضاه عنه کففت و ستاره که ام کلثوم دختر که بانو جنت فاطمه زهرا را بزنی ده ام کلثوم چهار
 ساله و عمر شصت ساله عی رضاه عنه بگذر من آمد و گفت دختر خود را برسم اگر راضی باشی تو تسلیم کنم
 عمر خودش ریافتن و گفت مر بایران حاجت تانده است که شیخ فانی شده ام مکن اتبعی الوسیة
 الی محمد صلعم و این عبارت مطابق آیه سابق است کقولها تعویذ الیه الوسیة یعنی میفرماید که مرا وسیله
 باشد سوی مصطفی صلعم و مراد او خوانند این جنگلی است که بدین نعمت رسیدند و حق ربانیه
 ان بجا آورده بر آینه هر که بدوست ابدی شرف کرده اند قدرات او اند زیرا که مرتبه وزیران خاصان
 دانند و هر که از درگاه اله رانده اند مشتاق عالی فانی و غنائی غیر از رانی گردانیده اند پس عبارتی
 ام کلثوم را تسلیم کرد عمر هم مهر ام کلثوم که حاصل هزار درهم بود و ستاره که بر درش بود عمر آنرا دور کرد و در خانه
 آورد ام کلثوم طباخچه بر آورد و گفت که تو را بر مناسبتی بوری بروی تو پنج مینمزم عمر گفت که رانی که

سخن

سخن این در دل کرد بستی که این از نسبت هم و آل قرین است تا مردمان دانند که رعایت این نسبت
 نسبت و در خزانه الجدی میگوید ام کلثوم هم در صغر در خانه عمر رضی الله بکردن عالی صفا و اقیامت
 کسی بنام بد خود خواند که اولاد رسول صم الحیث الثالث في لسان و شرف النبوة اذ كان
 يوم القيمة نادى مناد غصوا ابصاركم حتى تجوزا فاطمة بنت رسول صلوات الله علیها صم فرمود
 بخبر و زقیامت شوندند کند منادی که بپوشند چشمها خود را تا فاطمه رضی الله عنها بنت رسول صلوات الله
 بر معلوم شد که فرزندی نسبتی رسول صلوات الله علیها قطع نشود سوال مصطفی صلوات الله علیها فرمود ای پسران ما شوم برانید
 تنها خود را از دوزخ و ای فرزندان عبد المطلب برانید تنها خود را از دوزخ و ای فاطمه بران
 تن خود را از دوزخ یعنی صحیح کن پس این حدیث دلیل است که ذوقی است از نسبت رسول صلوات الله
 علیها نشد که انی المشرق الحیث الرابع یا بنی شام انقذوا انفسکم من النار و یا بنی المطلب
 انقذوا انفسکم من النار یا فاطمه انقذی نفسک من النار فانی لا املککم شیئا غیر انکم
 رحمتا لکم یا بلالها و سل رحمة بلا و بلا بالکم صلوات الله علیها من القاموس جواب دانا علی
 میگوید این حدیث منسوخ است سوال بعضی گویند که در حدیث است هر که از حسین فسق کند از فرزندان
 من نباشد جواب اگر این حدیث صحیح باشد تاویل قول از فرزندان من نباشد جواب از
 خصال من بنا کقول صلوات الله علیها من غیب عن سنیة فلیس من تبعه زیرا که نسبت فرزندان
 با تبع مخصوص است کقول تعالی یا بنی آدم و یا بنی اسرائیل این حدیث برای تو هیچ نباشد ان

Marfat.com

صَحَّ فَالْحَاصِلُ مَرْدَمُ بَرِّكَوَارِ وَاصِلِ نِيكَ تَبَارُكٌ بِأَيْدِ تَأَقُّدِ رَيْفِ قَرِيمٍ بِدَانِ وَرَعَائِيَّةِ ائِمِّنِ
كُرُوهُ عَظِيمٍ بِجَارِ أَوْوَمٍ اَزْ بَرَّائِي ائِمِّنِ كَفَّةً لَنْدَكُ عَرَبِيًّا بِاَبْرَشِ كَفُونِيَّتِ وَعَجْمِيَّ عَرَبِيًّا كَفُو
نِيَّتِ اَزْ اَنْدَكُ دَخْتَرَانِ اَنْشَرِ اَنْشَرِ اَنْدَكُ اَنْجَرِ وَمَعَ اَنْجَرِ اَنْجَرِ اَنْجَرِ
اَيْقِرِشِ مِّنِ اَلْعَرَبِ لَيَكُونُ كَفُوًّا لِّلْفِرْسِ وَلَا يَكُونُ اَلْمَوَالِي اَلْكَفَرُ اَلْعَرَبِ فِي اَلْكَافِي قَالِ
شَيْخُ اَلْاِسْلَامِ اَلْكَفَاةُ فِي اَلْمَوَالِي تُعْتَبَرُ بِاَلْاِسْلَامِ لِبَابِ اَلْاِقْرَشِي مِّنْ كَانِ مِّنْ وُلْدِ
اَلْفَرَسِ وَاَلْهَاشِمِيِّ مِّنْ كَانِ مِّنْ وُلْدِ بَاشِمِ وَاَلْعَرَبِيِّ مِّنْ جَمْعِهِمْ اَبُ فَرَقِ اَلْفَرَسِ وَاَلْمَوَالِي
سَوَاءٌ فِي زَخِيرَةٍ وَاَلنَّوْازِلِ اَلْمَالِ فِي اَلْكَفَاةِ لَا يُعْتَبَرُ اَلْبُقَاةُ اَلْمَوَالِي اَنَا اَفْتِي وَفِي
ظَاهِرِ اَرْدِيَّةِ مَعْتَبَرٌ فِي جَامِعِ اَلرَّاجِعِ اَلْعَالَمِ اَللِّسْطَا كَانِ كَفُوًّا وَاِنْ لَمْ يَكُنْ طَائِفَةٌ وَاَلْجَمْعُ
لَا يَكُونُ كَفُوًّا لِذَلِكَ كَيْفَ كَانَ اَيُّ سَوَادِ كَانِ فَقِيهًا وَاِنْ اَلْمَالُ وَكَذَلِكَ اَلْمَعْتَقُ لِلْمَوْلَى اَلْاَصْلِيَّةِ
وَاَلْاَصْلِيَّةُ مِّنْ لَمْ يَكُنْ مِّنْ اَبَائِهِ مَمْلُوكِ اَلْغَيْرِ وَمَعْتَقًا لِاحِدٍ وَقَيْسٌ لَمْ يَكُنْ سَوْقِيًّا وَا
قَبْلَ اَلْاَصْلِيَّةِ مِّنْ يَقُولُ اَلنَّاسُ اَصْلِيًّا فِي اَلذَّخِيرَةِ مَعْتَقٌ اَنْشَرِ اَلْقَوْمِ كَفُوًّا لِّلْمَوَالِي
مَوَالِي اَلْمَوَاضِعِ اَيُّ اَلْاِزَالِ لَيَكُونُ كَفُوًّا لِّلْمَعْتَقِ اَلْاَشْرَفِ حَتَّى اِنْ مَعْتَقُ اَلْعَرَبِيِّ لَيَكُونُ
كَفُوًّا لِّلْمَعْتَقِ اَلْهَاشِمِيِّ كَانَ اَلْمَوَالِي اَلْحَقُّ اَلنَّقْضُ فِي اَلتَّرْجِيحِ وَاَلتَّارِخِيَّ اَلْحَسْبُ لَا يُعْتَبَرُ
فِي اَلْكَفَاةِ وَاَلْحَسْبُ اَلْعِلْمُ وَاَلْمَالُ وَاَلتَّقْوِيَّةُ وَقَيْسٌ مَّكَرَمُ اَلْاَخْلَاقِ وَقَيْسٌ اَلْحَسْبُ اَلْمَوَالِي مَعْضُ
اَلنَّبِيلِ اَلْحَسْبُ مِّنْ نَّبِ اَلنَّفَقَاةِ اَيُّ اَنْ نَّبِ رَوْنَا صَعْمُ اَفْضَلُ اَلْاَنْبِيَّ اَخْتَارُ

واعلم ان

واعلم ان العلوي او الاصيل اذا توطن في البلاد والواضع التي لم تكن فيها احد من جنسه
او كان من جنسه لم يكن يورث عنه وليتكره لفقيره او بسبب اخرفه الاولى ان ينكحها للعالم او
لزيادة اولادها كسيف كان واين كان والافلمن بالضرورة وتكينا للقاتل ولا يكون
لولا تياتي الاعتراض لان الفتح لعلة لحوق العار الى الولي والضرورة اتي في المخطورات و
الجماع الصغير قبيلة كفو وان كان لبعض القبائل شرف على البعض كالحسنية والهاشمية و
وفي الثانية عن ابي هريرة رضي الله عنه الناس بعضهم كفوا لبعض الاحياء كما وحجاء ما و باغا و كان
وفي الثانية المرأة اذا زوجت بغير كفو قال ابو بكر رحمه الله لا منعقد وتتاخذ وفي المحيط اورد
الحسن بن ابوصيفة رحمه الله ان النكاح منعقد به اخذ اكثر من اثنا عشر في الوقاية وعليه الفتوى
فلا يكون التفريق بذلك الا عند القاضي اما بدون الفسخ لا يفسخ النكاح بينهما وقيل في ظاهر
الرواية عن ابي حنيفة وهو قول اخر عن ابي يوسف وجمهورهم انه ان قبل التفريق يثبت فيه
حكم الطلاق والظهار وغير ذلك للاولياء وحق الفسخ وفي شرح الطحاوي عن ابي يوسف رحمه الله
رواية اخرى اذا زوجت المرأة بغير كفو فان القاضي يفسخ العقد بينهما وجعل الصداق غير جائز
وعن حماد بن عمار في الرواية العقد موقوف على اجازة الولي حاصل عربي راباقرشي وعمري ابا
عربي وعبد راباقر كفو يتابع النكاح نيت وعلم وتقود حرقت معتبر نيت زيرا نية فبديه اقبيل
كفو نيت اكرج بكفوت و دكر صالح بود قبيله فرزندان يكيد ر كويت و نرذيك بعض كفو بطن

من بطن سبت از آنکه مردار از آن قدر حاصل نماند چنانکه گفته اند از آنکه مالک از آنکه مالک
 الا فضل و دولت لا شرا محنته الا برابر پس مردم را باید که صالته بنیند نه مال چنانچه قریش
 عادت است که دختر خود را بغیر از شرافت نماند چنانچه حاج سلیمان بر سر در دار با شرافت و بندگی
 نان شبین بدست ندارد از آنکه مال که زنده است و اصله تا بنده سوال حکمت است که
 مصطفی صلوات الله علیه و آله و امارت سلطنت بفرزندان فاطمه از غیب مخصوص نکرده بلکه گفت
 الی زرق آل محمد صلوات الله علیه کن که الم تارق جواب آنکه کار اماره جمله جنگ و عداوت است فوج
 بفرزند نفرمائید که مردمان دشمن وی باشند و بیم چون حسابات از شرایط ایام است
 و بعضی آن که فروع و طبع نام برتجانند و بعضی بطمع ملک مستقرت پس فقرائی اولی است بگویم
 آنکه جویشای عقبی با بنده است و آن این است بپوشاید دنیا که از نه مشغول نکرده
 سوال حکمت است که بعضی نام این است و جفا سازد و کوشند و کاشی با ستید و جاهل و خزان
 بدست کوئید جواب آنکه جویشایان در صلب مصطفی صلوات الله علیه بودند جو و جفانا این چنینند و نیز هم
 اندیاد جو و جفا کشیده بجدی در مصطفی صلوات الله علیه و سحر و کهن و که از بنده بی ساد است
 نیز بدان موافق اند بعید باری قاغیت از سنگ تروامنی سنگ نایم اهلان خورد شای که باشد
 باردار دیگر هر چیز از ضدیت ضد افاضل از آنکه جفا بنده انا ابد است و ضد سعید شعی است
 فیم می آرد که سالیان از دختران بسیار بودند هم نیز گفتند این متعلق بود روزی بر

وزیر

وزیر گفت که بسبب کفو دختران مرا تا مثل است وزیر علماء و فقہاء را جمع کرد و باین منورت کرد
 خاطر یکی برین آسود که دختران شاه با ولا در سواد دهند که بالاتر ازین هیچ نسبت که از
 روی مصطفی صلوات الله علیه و قرنی و ما شمی زلف بلند و از سوی علی صلوات الله علیه و شیخ و عالم و فقیه
 و خلیفه و سلطان زلف بلند و زیر این کیفیت من تحت گذر ایند سلطان را بغایت بسندید
 آمد و خلعت فرموده همه دختران خود با او تسلیم نمود و گفت سعادت تمام و دولت عظیم است
 که من جد و فرزندان رسول شویم و با شیم که دختران و پسران من خاله و خالانین شوند
 ملکه بتما همه را توفیق رفیق سعادت فرمائی بحسرت النبی و آل الامار در القاب است
 و فیہ تقدیسات الاولی فی القاب علی صلوات الله علیه سوال امیر المؤمنین علی اکرم الله وجهه عرضی
 از کجا گویند جواب از آنکه همیشه امیر المؤمنین در رضا مصطفی صلوات الله علیه بوده کذا فی شرح الحافظه
 سوال امیر المؤمنین علی کزاز کجا گویند جواب از آنکه جمله بر کافران بشکر کردی کذا
 فی شرح الامیه سوال امیر المؤمنین علی اصحدر از کجا گویند جواب در اسفار میگویند که بی بی
 فاطمه نسبت است مادر امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه طواف خانه کعبه میکرد که در زره گرفت
 فاطمه مصطفی را صلوات گفت ای فرزند من در زره سخت گرفته است فرمود در آن کعبه در آنی چون
 در آمد علی اکرم الله وجهه تو لاشه فاطمه را در خانه خود آورد و خواست هر پستان در همتش دیدن تنانش
 بجز آنکه بجز بوطالب خواست که بر او نین بود هر دو لاشه نیز بجز آنکه مصطفی صلوات الله علیه بیاید تنه که خواست

با بقیه

تاروی علی را بوسه فاطمه گفت فرزندم روی خود نزدیک روی این فرزند میا که خوله
 خراشید پستان من و روی بد خود ابو طالب خنثی است چیدت یعنی شیر یک پستان مصطفی صلوات
 زبان مبارک خود بدانش داد و نهاد و لعاب مبارک خود بدانش کرد اول چیزی که در شکم علی
 علیه لعاب مصطفی صلوات بود بکفت آن دریا شریعت و حزن طریقت و مومن حقیقت
 شد سوال امیر المؤمنین علی رضی الله عنه اسد الله از کجا گویند جواب قوه نوره او چون قوه
 و نوری بود سوال بیجا صحابه اکرم الله بگویند رضی الله عنه گویند و امیر المؤمنین علی کرم الله
 وجه از کجا گویند جواب از آنکه جنس علی در شکم مادر در آمد چون مادرش خواسته است با
 سینه کرم کردن نتوانستی توقف دیگر چون امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در شکم مادر در آمد هرگاه
 که مصطفی صلوات در خانه ابو طالب آمدی پدید فاطمه مادر امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بدیدن
 مصطفی صلوات بر خاسته روزی ابو طالب گفت ای فاطمه چه فرزند من است او برادر زلمه
 من است از دیدن وی میخیزی گفت فرزند کی اندر شکم منست بجز مصطفی صلوات آمدی
 روی خود بر شکم من چنان بی زند که بر جایی ماندن در اطاعت نمی باشد المقدمه الثانی
 فی القاب فاطمه واسمها علیها التحیة والسلام سوال که با نوقیامت را فاطمه از کجا گویند
 جواب در شرف النبوة میگویند مصطفی صلوات گفت فاطمه را فاطمه از آن نام کردم که وی و
 دوستان وی از روزی جدا گشته اند لان لعظم الفضل و الناطم بمعنی المقطومه سوال

باب عالم

بی بی عالم را ز بر از کجا گویند جواب که حیض و نفاس ندیده سوال بی بی را بتقول از کجا گویند
 جواب فی الصحاح البتول المنقطعة من دنیا و اتصالها الی الدنیا و الی العقیبة المقدمة الثالثة
 فی القاب الحسین رضی الله عنهما سوال امیر المؤمنین حسن را شبیر و حسین را شبیر از کجا گویند
 کما قال الشاعر کونش ما یخرج شبیر فوالله لندرجان ما مناقب شبیر نوشته اند جواب آنست
 البتة میگویند چون امیر المؤمنین حسن تولد شد بی بی فاطمه رضی الله عنها عرض کرد گفت
 این فرزند نام کن شاه گفت من از مصطفی صلوات الله علیه سمعتم تو نام کردی بی بی جنت من تحت
 حضرت رساله عرض داشت کرد مصطفی صلوات الله علیه من از رب العزة سمعتم تو نام کردی بعد از آن
 که بنام جبرئیل علیه السلام بیاید و گفت یا محمد حفرة عزت سلام میرسانید و نیت میفرماید و فرمان میدهد که علی
 را بنام زینب نام کن و موسی را و نام بشیر و نون شبیر و شبیر نام کن مصطفی گفت صلوات الله علیه جبرئیل این
 نام را ترکی است و من مردی عربی ام جبرئیل علیه السلام شبیر عربی حسن را بی مصطفی حسن نام کرد
 و همچنین برای حسین فرمان شد که شبیر نام کن که عربی حسین را شبیر و شبیر دویم منتهی نرون را
 شبیر نام بود و این را نامها حفرة حفرة نهاده است چنانچه منتهی می نام نهاده المقدم الرابعة
 فی القاب العلوی سوال علوی را اولاد رسول از کجا گویند جواب زیرا که نسب ایشان راجع
 بمصطفی صلوات الله علیه است و باجماع سلف و خلف کما بیناه فی النسب سوالین و احادیث
 حقا و رسول از کجا گویند جواب الحافظ فرزند و نبیره و نوازه و نبیره و نبیره و نبیره و اولاد است

بعض التفاسير عند قوله العائنين وحفدة والحفدة بنو النبيين لانه محل الاقمتان وهو بعض
 مع الحفدة زيرا نجه اكر از حافظ بسبر در ابا نند معني لغوي كد بنت النسب وابن الابن
 وابن النسب بنت برافند وتفق عليه بعض الفقهاء بعضهم قالوا اولد البنت لا يدخل في ولد الوالد
 اما بنت ابن باتفاق وولد له بنت واكر حافظ ابن ابن در ابا نند فحلف حقيقت وشرحت بعد
 وعلو ابا الفارسي الحافظ بنديس برينه وهو مع ابن الابن وبنه صفت بنديس نسبة كقولك
 نرينه وما دينه وويرنه سوال النين را ابيت رسول از كجا كويند جواب كد بنت صريح البيت
 لا اول في لكت و روة عائنه رفته عن طائفة من نفع ابناء تا خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم في
 الحسن فا دخله ثم جاز الحسين فا دخله انما يريد الله لينه ب عنكم اهل البيت الآية
 الحديث الثاني في الدلائل انما يريد الله لينه ب عنكم اهل البيت ثم جاز فاطمة فا دخله
 ثم جاز علي فا دخله ثم ثلاثة قال النبي صلى الله عليه وسلم نزلت في علي وفاطمة والحسين وفي شرف النبوة
 قال تقيع ابن الحارث خادم رسول الله صلى الله عليه وسلم كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يجي عند كل صلوة الفجر فيبا
 بعضارة باب فاطمة رضي الله عنه ثم قال الصلوة رحمة الله انما يريد الله لينه ب عنكم اهل البيت
 اهل البيت الآية وقالت عائنه وسلم رضي الله عنها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي وفاطمة والحسين
 هؤلاء اهل بيتي وفي تفسير غيبة النجاشي حواءه عنده قوله تعالى انما يريد الله لينه ب عنكم
 اهل البيت ويطهركم تطهير المراء اهل البيت ان النبي صلى الله عليه وسلم لا ينه في بيته وكان يحكمه

رضه الله عليه وسلم

رضی اللہ عنہ روئی عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال انزلت في نساء النبي صلى الله تعالى
 عليه وسلم وينادي في الشوق والحنين في هذا ما تقدم وما تاخر من الخطاب بموقوله واذكر
 ما تنافي في يتوكلن وكلاهما خطاب ابن ابي النبي واما ذكر عنكم ولطبركم لان الرسول صلعم
 فيهم فغلب حكم الذكر على المؤنث وقال الآخرون ابي جميع الصحابة عن ابن عباس رضي
 بهما خاصة في رسول الله صلعم وعيا وفاطمه والحسن والحسين وهذا هو الاكثر والاشهر مرجح وفي الذكر
 فيه عين بن علي ان نساء من اهل البيت وقال عنكم ولطبركم لانه اريد به الرضوان وان
 من بيتته وفي العالم اهل البيت بمعنى الشخص حاصل النسب كما لفظ اهل البيت بمعنى منكره
 عيال واطفال واول وامرأة واخص الناس اما باعتبار تجميع كرون معاني ويكرزين ايت ساقط
 باله وخصه بحق مصطلح وعيا وفاطمه وحسن وحسين بانته سوال الشانرا ال رسول صلعم ان كونه
 جواب الال في الحقيقة والزبوة والفرق ما يول نسبة اليد وما قال الال اهل الملة والمتابعة فهو
 مجاز كقول الله انبار امتي والابانته وقيل لا يدخل فيه اولاد النبي والاخوة ولا يتدرج في
 ال رسول عليه السلام امينة كعب بن قاص لانه قرابت رسولنا من قبل الامام بالاحاديث كما ذكرناه
 في المطولات وهذا حاصل الدرر والكانفي وتشرح وعيد الاتفاق والاجماع والعرف كما تقول
 العلوية الين وقيل انما قلنا للعلوية ال الرسول عليه السلام والصوة لان عليا رضي الله
 عنهما كان من نسب واحمد الى رسول الله وقبيدة واحمد سوال التي ترا انبار رسول صلعم ان كونه جواب

با حدیث کما هو لاد انبائی و انبارستی کما ذکرناه سوال این است از کجا گویند جواب
 بحديث صحیح و هو الحدیث الثالث فی تاریخ ابی القاسم محمد بن صدیق فی باب السابع عشر علی
 انبارک من فاطمة و اولادها بصفحة من و اناسیة فهم سادات و زاری غیره اناسیة له
 آدم فاطمة سیدة النساء و الحسن بن حسین سید شباب اهل الجنة ترجمه مصطفی فرمود ای علی فرزندان
 تو از فاطمه متبر امتند زیرا که فاطمه بر کمال مرتبت است که هر کس است من متبرم و این نیز متبر امتند پس
 ندان کسی باشد که از این خود خالق گویند سوال این است از کجا گویند جواب این
 صحیح نظر العرب و العجم و انما صیرکون مولی و لهذا سمي العجم مولی الا انهم نصیر العرب و قلدهم فتح
 فی ایدی العرب و کانوا بسبیل من استرقاقهم فکانهم عبیدهم ثم اعتقوا بالمن منهم و بکرم چون
 امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بر کلان و امیر خرقه و استاد علم است و مرید و شاگرد مولی
 و ستار له و بزر له و خوار له باشد دیگر چون منبر خاتون قیامه آزادی امتناست و الموال
 یافته است مولاد این خوار له سوال این است از کجا گویند جواب این است از کجا
 تعدت باین در نفس سا کرده موقوله تمامایرید الله یندیب عنکم الرحمن السیت
 و یطهرکم تطهیرا و اید السیت الرسول اینند کما پیشاه من قبل سوال این است از کجا
 از کجا گویند جواب بالحديث و هو الحدیث الرابع فی الکشف فی المباهلة اولادنا کبارنا
 و زاد فی غیره من لایرحم من غیرنا و لایوقر کبیرنا فلیسنا ترجمه مصطفی فرمود فرزندان ما با

حکایت

جگر اند ما را هر که شفقت کند بر خوردگان ما و تعظیم کند بزرگان ما را پس او را از خصال ما باشد
 زیرا پنج طبع مصطفی صلعم بر ایشان بود و فی تشریح فی باب الایدان المنی دم بالخصیفة و
 لکن تغییر ولونه عند نزوله فی الخصیفة بتبذیر الغتیا دور یک است با ریک از جگر بیرون آید و
 بصلب می رسد آن دور ک خون جگر می کشند و بصلب می رسند و از آن خون منی میشود و آن
 منی عین غنیمت در وقت فرود آمدن در خصه سپید می گردد و آنرا اگر کسی جماع بسیار میکند
 عین غنیمت از حال کرد و در جماع الحکم میگوید در خصیفتی میزاج سیاحت به فرزند تولد نمودن در جگر
 می باشد از آن رطوبت زرفی ظاهر میشود و جگر را تنگ کرد و از غلبه آتش شہوت غنیمت جگر در جگر آید و در
 برسد از آن قوه شوکت مردم پدید آید پس حراره غالب آید غنیمت جانب بسیار می شتابد و بدماغ رسد
 و بعد اغیر بالبع از عاقل گویند و شفاف منی جو چشم و دماغ از بر آنست که اگر فرود نیاید آتش کند بسیار
 خود در کار است نه بسنج کار شتابد و در بوی خصیفة فرود آید و جگر حرارت و بنال نکند و بگریزد
 و از سوراخ اسیل بیرون آید پس اگر جم بطبع گرم باشد حامل مانده اگر بطبع سرد بود حامله بود کیفیت بسیار
 از اینها است بانی منی از برای آن گویند که منی غنیمت و قوه دوساق است و از نیجات فرزند
 حاصل می شود و جگر کوشه خوانند و علیه قول الناع من بوره الدبران بری کینه بمعنی علی الارض و فی نظر
 ولده و لهذا گفته اند که ولده در جگر ولد سوراخ افتد حکایتی است از زهر جگر از ائمه منین خبر شنیده
 کازن بسیار آن تن جدا کردند و بی شناختن منی شد بر مصطفی صلعم فرود آمد که از من شنید آن

بسم الله الرحمن الرحيم

باره کنند در جبر که سوره اخبار باشد این المومنین همه شما باشند زیرا که بمجوعه بر فرزند بی خسته در جبر نمود
 باج اولاد رسول صلعم با صراحت کفر نمی رسد و ایما سادرا جبر ایمان عنتر مشهور است
 نقول تعزیر و جل انما یرید العبد لیزید به حکم احرار بیت و لیسیر الکلمة انما للحصر و التنبأ بالبد
 و نفی ما سواه و یرید من الارادة و مراده کاین لامحالة و العدم مستجمع لجميع الصفات
 و الامام بمعنی که می باشد کاینکه لان افعال الیاری غیر معلنه و یرید من الارادة
 و هی للمبالغة و منه الذنوب و هی نیه کفر فی محل العدم و عن العبد و التی اوز و کم للخطاب
 اذا کان فی حق المؤمن کمال اللطف و فی حق الکافر کمال القهر و احسن طبعی و کتبه
 و کل شیء لیتقد منه فهو حسن و ابل البیت ای علی و فاطمه و ابناهما و تخصیص الذکر فی القرآن
 یقتضی التعظیم و قوله تعالی اربعة حرم بطهرکم تطهیرا تا کید از اول است زیرا که جنس حسن نبود با
 کرد و ازین معلوم شد که با کفر دم از ایمان است که آن از ابدیت پس شهادة نفس محقق گشت
 که اولاد رسول صلعم ایمان جبر عنتر مشهوره لانه و لهذا صدق و حق این کلام باشد از آنکه اینان
 باکت نند از غلا ائینه و صدق ریم مردمان است و قوله عز و جل ط فی الی در الطاهر طهارت اولاد
 رسول صلعم و قوله تعالی و کونوا مع الصالحین ای محمد و اولاد محمد پس این حکم کفر صادق باشد
 و صادق کافر نشود و اعلم حکم مصطفی و اولاد رسول و امت وی با نبی و دیگر تقیاس نتوان
 کرد و فیما که مصطفی را بود هیچ مخلوق را نبود و گفتن که کسی خسر عرشش باشد فرزندان و یرایا فرزند

نوح چگونه

نوح جگونه قیامت است آید و نیز در تبارة اینان احادیث وارد است الحدیث اولی الکشف
 رواه ابن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال قال رسول صلی الله علیه و آله من یدخل الجنة انوار
 الحسن والحسین وازواجنا من ایماننا وشرائنا خلفنا وازواجنا ترجمه مصطفی صلی الله علیه و آله
 فرمود یا علی اول کسی در بهشت در آید من با بنم و تو و حسن حسین باشند فرزندان ما را
 راستا و جبار با باشند و فرزندان ما عقب زینان ما و نه الحدیث حجة الفقهاء و بزرگ العلماء
 لانه مردی من الراوی المفید سوال اگر کسی گوید یا و این حدیث است هر که از اولاد مصطفی صلی الله علیه و آله
 یا یا آید خلف از جبار بهشت رود جوار مقلد را تاویل حدیث حرام است لانه قصر من القاصرة
 و اگر چه مجتهد این تاویل کند روان باشد زیرا که اگر این قید را داریم در قول رسول بر باشد
 و بشارة بر خیزد زیرا که بشارة از احتمال مبر است و ازین تاویل این آید ان ابا بکر فی الجنة
 ان جبار بالایمان و نه باطل و حکم است که در حاله نزع ایمان ازین نژاد شود که حاصل
 التمیمة و عبارة دستور الخفایق لا یجوز زوال الایمان من الانبیاء و عشرة منبثرة و اولاد رسولنا
 وازواجنا و این بدر و حدیثیة و من امتنا هم بالشهادة و بشارة عن رسولنا صلی الله علیه و آله و اذا
 صدر عنهم البشارة فنقول ان فی قول النبی صلی الله علیه و آله صدق و هو یکن کما قال فاما فی حق سایر
 الصحابة و المؤمنین لا نقول لاحد بعینه انه من اهل الجنة او من اهل النار فاما فی الجملہ نقول
 منة مؤمنان مؤمنات کافرین و کفار النبی فی شرف النبوة عن حمزه

ابن مرقه عن ابن علی بن ابی طالب کرم الله وجهه اعلی اول من یدخل الجنة انا و انت الحسن
 والحسین فقلت یا رسول الله فحیو باقال من و انکم ترجمه مصطفی فرمود صلعم یا علی قول کنی
 در پشت در آید من با شرم و تو و حسن و حسین باشند بر سر المؤمنین علی گفت یا رسول الله پس زنان
 و فرزندان ما گفت از پرسش شما حدیث الذلث فی المصایح و المشرق و المنکوة عن زید بن
 ارقم قال قام رسول الله صلعم و قال انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به سن تفلحوا من بعدی
 احدیما اعظم من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیته و من
 یتفرقا حتی یردوا علی الخوص فانظروا کیف تخلفوننی فیما ترجمه مصطفی صلعم بدستی که مسکله ام
 من در نهاد و جبر را که اگر دست گیرید او راه گمراه نشوید یکی بزرگ تر از دیگری کتاب خداست
 که کسین است در از آسمان تا زمین دویم فرزندان من هر که جدا شوند این بر دو یکی از دیگری
 تا آنکه فرود آیند بر حوض کون بر لب اندیشه کنیز که چگونه و پس من دینم خواهم بود یعنی در عیادت
 و محبت این قول قائم زیر آنچه او از ایستاده بلند تر است و بولاستهانی تاکید تاکر
 ازان گفت جگر است بمنزله بر آن است و رسم به ان نسبت که وقت رحلت مترو که آنچه
 نفیتر باشد بفرزندان سپارند و بحفظان وصیت کنند فیکم فی انظرات تان را در است مقام
 و جانی باشد مالا ابهام و هولاد خفام ان شرطیه شرط هدایت نسبت که درست در این است
 یتفرقان للتکامید یعنی هر کس بیغیر فرزندان من از قرآن جدا و نیز نشوند حدیث الرابع

المنار

المشارقان الله لا تجمع نتي ونيت عدو في محل واحد عبادت حيت روح كيد نو
 قيمتت و اشاره حدیث در جمع فرزندان رسول علیه السلام با کافران در دوزخ در نیاید چون
 جامی کافران دوزخ است این در دوزخ نباشد چه کمان است ترا ابو طیب حجام از ان میدن
 نقر رسول صلوات که مضر بود و بر عوام خوردن ان حرام از دوزخ مخلص باشد کسی از خمرن حکم و نوزخ
 در ساق بنماید باشد که مویز دوزخ شود من کجا چنین دارم و می برم که اگر قطره خمر صراط معلوم
 در دوزخ اندازند همه کس بگوشان شود و نیز دردی است چه خمر صراط قائم شود و مومنان به حوران مشغول
 شوند منگوست این بنا لند که بکشا با شوران با جانمی نکرند فرمان شود جبرئیل خمر صراط علیه السلام
 بجای که شغف میشدی و از با بمالیش خمر بیرون می آید آن خون را و حصه داشته ام هر جنبین
 بزوجه یکا نقطه بدار که از شوران به بیند بقلدی کرد و بختت این و نیز لند است هر زنی
 از زمان در دوزخ میسر است با یکدم بخولند و بر دوده دمه و از آن دوده بر جنبین نقطه کت جنبین
 نظر زوجه بر زن افتد متولد شود بچتر که در حضرت باری تعالی و حضرت در کجی از خمرن منجم بود
 چگونه عزیز نباشد زیرا که ولد بعضی است کقول الله ان عر کر ذریا جده شود قطره نه که در یا جا
 او قطره جده است نیت بی زبده شیر اشاره کن که کد است شیر زبده کجاست سوال اگر این نوع عقیقاس
 ثابت شدی ما در دوزخ میگردیم در دوزخ نیامدی جواب کور از سنگ مد و اید از صدف بیرون می آید
 بره که کور کور باشد آورده لند که متبر علی علیه السلام منزل کرد و خلق از وی معجزه خوانند و گویند

بیت

حکایت

که مادر و پدر نجیب زنده کن پس بی بجزه مادر و پدر نجیب زنده کنند و ایشان ایمان آرند و در خلاصه
 از میگویند که مادر رسول صمیمی به آمده ایمان آورده است و در حسن الادلای میگویند بی میگوید که ذکر
 مادر و پدر مصطفی صلوات الله علیه که جنین و جنان بود از آنکه ذکر مادر و پدر امیر و سلطان و پدر
 دستاوند جنان باشند که گویند با او بی مانع والد اعلم بالصواب در ذکر نشو و قال الله تعالی تعالی تعالی
 ینا و انبارکم فی تفسیر البخاری برگاه که این آیه منزل شد مصطفی صلوات الله علیه فخطب بر سر گرفته زید
 آن خود نیت است و عا و فاطمه و حسن و حسین را نیت اند و چون از مبارک فارغ شد جبرئیل علیه السلام
 بیاید و گفت یا محمد انا نکتہ یا تو در مبارک بودند فرمان است تا بر ایشان منور کنیم تا مردمان ایشان را
 عزیز و کرم دارند جبرئیل علیه السلام بیاید و بر مصطفی در وجود باقیست و سه بیچ داد و مفدا رسالت مویبار کنند
 بکند است و هر کرد پس مصطفی صلوات الله علیه بر علی و فاطمه و حسن و حسین دوکان جمعه کرد و فرمود که این بر شما هست
 که اینیدم و بر اولاد شما که از فاطمه اند پس جبرئیل بیاید و گفت یا محمد من نیز با شما مبارک موافقت کرده ام
 و خادم خانه توام و عمار در جنبک ری داده ام و فاطمه را درس کردن پاری دادیم و کعبه و حسن
 جناب بیایم مرا از این خاندان خود قبول فرمائی و بر زمین نیز جعبه ما کن تا فرشتگان ملا را علی را از ازل
 خاندان تو دانند و هم برین دعا تو در نیت الی بحیرت ختمه التي سادها جبرئیل و مصطفی صلوات الله علیه
 بر جبرئیل بیاید نیت و پنجتن را تن نبی و دختر امامد و بر کینه بسوخته است عا و فاطمه حسن و حسین
 و عرض منثور است دو منثور از دیوان نشان بر آن داده که اقطع امیری را و عالم کرد است

العرض

الخضر ووثق كردن موسی تارك بتانی كجاءة عاينه فمعهده المصابيح في باب التخل و معنى المنثور
 نامة كنه الهم ووجد بافته عيا كذا في المشكوة الحيت اول في المصابيح في باب التخل قالت امهاني بنت
 ابي طالب قدم رسول الله علينا قدمت له اربع غنم ابر ترجمه امهاني كفت بيا مصطفی صهار ما از منید در كه
 و اورا چهار كسو بود بافته چنانچه سادات امروز جودی بافته محل مهر و جود دیگر خورد و میكنند في قباچ الاسامی
 الخيرة كیسوی بافته در رساله خواجرك میگوید منشور با مصطلح علم از اخر و كاه دو انگشت مویها كنده فرزند در
 سه كان پنج داشت و فروده و مهر بود و از مهر چهار انگشت مویها بر كنده بود و در رساله احتساب میگوید در سال
 موسی غیر علوی از امام غزالی كرده میدارد زیرا كجاست شعاع علویان زمان ما هم برین است جو غلوی باشد
 تلبیس حاصل آینه في المحيط في الغسل و اما الرصل اذا كان على راسه ثم غسل صغار المرأة كما يفعل العديون و الا
 تراك لا يجب الصل الماء الى انما الشعر في ظاهر الرواية و في زاد الارواح قال الاصمعي رحمه الله عليه رأيت من
 العابدين على صورة الله و له ذواتان الذوات كمن يوفته سوال بعض سادات موسی بن افراسيم طريق
 جعد ما في بافت جابز است يانی جواب رساله احتساب میگوید موسی بن افراسيم انداختن جابز است چنانچه از
 از نند افراسيم در بيت متفق میگوید لا باسن سبكتي الحرير التكمية نسلوا نبه افراسيم زير انچه كبريت في المحيط
 لا باسن سبكتي الحرير لانه لا يلبس من غير از او قيل قال ابو خنيفة رحمه الله لا نكره و قالان يكره الحديث الثاني
 في التاريخ النبليين القاسم محمد بن الصديقي في العيا السبع عشر حدثنا بالتواتر قال علي قال سول الله
 سابع لا يجوز المنثور في نسيان فقال علق قلت يا رسول الله كيف يشهر انبائي بين امتك قال انما كثرتم بالمنثور

حاصل مصطفی فرمود یا عیار و انیت منشور غیر فرزندان تو که از فاطمه باشند و فیه ایضا الحدیث
 الثالث یا علی بنی المنشور ولا یفعل المنشور بغير نسبی وانما یک الاول الزنا ومن فعل ذلك فقد شهد
 علی آتمه بالزنا وکان فی الاخرة مستوجب النار و فی الدنيا مستوجب المنع والحر وکان الرضا من ائمة
 بغير نسبی کا رضا بشهادة الزنا علی آتمه ومن نسب نسبتیه فلا تمنعوه من المنشور ومن فعل ذلك بغير
 نسبی فهو ملعون ویروی کافون متفق انما لا اشفع له یوم القيمة حاصله که بغير ساد منشور کند بزنا
 مادر خود هرگز او کی خود خلق را گواه میکند و هر که بداشتگی خود او را منع نکند عاصی باشد و اگر سلطان ندارد
 کافر باشد زیرا آنچه ادعای نسب بغير حکم نص و احادیث و اجماع حرام است الحدیث الرابع فی المتناهی
 من ادعی الی غیر نسبی و هو علم انه غیر نسبی فالجنة علیه حرام فی التمسک من استحله بغير حاصله که بستگاری
 خود را بغير بنیاد و آنرا حلال داند کافر کرد و تهمت بروی حرام کرد و سوال همین بغير نسبی است
 زلفه میگویند و اگر کسی ویراناست که گوید بغير نسبی مفهوم بالسهید است که منسوب بنبی و معنی باشد حد زندیانی
 جواب فی الخائفة رجل قال بغیره فی الغضب است بائن فلان ای اللابیة الذی یدعی الیه فانه یجذب و دان
 فی غیر الغضب لا یجد لان فی حالة الغضب برادیه نفسی النزیه و فی غیر الغضب برادیه نفسی التی بینة فی الاصل
 و فی ظهیریه و اذا نسب الرجل بالغضب فعليه الحد فی منزله فایق اذا قال بغیره فی الغضب است لا یجذب
 سوال اگر کسی خود را علوی گوید و نفس تحقیق استوار دارند یا فی جواب فی التشریح اذا قال الرجل فلان عالم
 احد من الاولیاء و فیها ایضا و لو قال الرجل رجل الغضب علی سبیل الطعن اثبت نسبه که بعد لان الناس

یشکون

بشکون فی لیه طعون به حاصل اگر کسی گوید که من بسیر فلانم بجز قول او استوار دارند تا آنکه
 مخالفی از میراثیان وی مخالف نشود و این روایتی است که سید اجل سلطان تصحیح و تحقیق کردند
 و گوایان طلبند کسی که خود را علوی گویند معروف در آن نباشد اما علوی را نشاید که تصحیح کند از علوی
 و اگر کسی در حال غضب گوید که خود را اثاب کن بگوایان تغیر کنند زیرا آنچه نسبتی بقول وی ثابت است
 اعتراض غیبی حرام است مگر از فبیده وی باشد از آنکه مردمان در شب بی بهر گمان شوند و آن اورا
 حضرت شور المقصود مصطفی و اولاد حسن حسین مانند کرده اند و امر در ترک دهند و چون میکنند در عرب
 میکنند و متنور است هر کسی از متنور باز دارد فاسق باشد هر که متنور است خفاف کند کافر شود این
 عربیه در جواریه میگوید که مصطفی صلوات الله علیه از جهت متنور نبود بیست بهر آن خود بود روزی مصطفی صلوات
 جبرئیل عم را از میته بر خود برسد جبرئیل غایب است و باز آمد و گفت یا محمد متابعت همه خود زن مته را ریشم
 را در جبرئیل ریشم فرمان که یک جور باد و خراب را در ریشم ببر و بگو تا این دو فرما خورد صحت شود و این
 جور را در نکاح خود آرد جبرئیل ریشم خراب بخورد صحت شد و آن جور را در نکاح خود آرد مصطفی صلوات
 الله علیه و اولاد متنور بود و الله اعلم در لالعن زبیده و المنال وی قال الله تعالی ان الذین یؤذون
 الله و رسوله لعنهم فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا و لکن فی نزولت فی ناس یؤذون علیاً کریم الله
 و جهایک بنیک از آید خدایا و رسول خدایا بآردن اهل بیت رسول خدایا و نده غرض اینان رافت
 کرده است در دنیا و آخرة و لعنت آخرة جز کفار را نبود پس ازین معلوم شد که ایضا اهل بیت رسول کفر است

حکایت

الباب الثانی

و خداوند عزوجل ساخته کرده است مراد از این تراغاب نخواهد گشته سوال معنی این است جواب فی التاج اللیدار
 از دون فی مشکوه کسی را بجا نیدن و ما خوشن گردانیدن و ایند اعلام است سوارگان او را کند و زنده
 گویند بجدی که اگر از مجلس خیزد و جامه بیفتاند و خاک بهل مجلس آید و بود و نیز اگر فرزند و یازن و
 یا غلام و متعلق او را از ازار او را بود و کجا بنیاه فی حقوق الوالدین و او ستاد و الجا و نیز ترش روی کردن
 از است زیر آنچه چون عباس رضی الله عنه بر انصار آمد و ایشان ترش رو کردن مصطلح صلح و غضب شد و
 نباشد ایمان کسی را که غم مرا از ازار بجدی که بیاز خورد و مجلس آید که مردمان از روی روی از رده شوند که
 فی المصابیح و المشارق و ایند از این است رسول است تبصریح نص و هو الیهیت الاول فی الکشف و ترف
 النبوة رواد علی رطاه عن حرمت الجنة علی من ظلم اهلیت و اذانی فی عشرتی ترجمه فرمود مصطلح صلح حرام
 کرده است بهشت بر کسی که ظلم کننده بر فرزندان من و بر بچانند مراد از بچانیدن قرابت من حدیث
 الثانی فی المصابیح الفاطمه بغتة منی من اغضبها فقد اغضبنی و من اذنا فقد اذانی ترجمه مصطلح
 فرمود صلح فاطمه علیها السلام بر کاله از من است هر که ویراد غضب را در تحقیق مراد غضب آن رده باشد و هر که ویرا
 از ازار تحقیق مراد از ازار و تحقیق مراد از ازاره باشد و قتل حسین ازار بر فاطمه است زیرا آنچه در و له بملود در دست
 و در آید اعطی الیه رسول صلح دین باب احادیث کثیر است سبب اختصارند کورشد پس ایند از این است
 مصطلح و نیز عا و فاطمه است ایند از این است هم موجب کفر است و لغت است فیهما التفق اهد السنة و الجملة علی الکفة
 و لعن علی قاتل الحسین کذا فی نفسیه و شرح چه کجاست از ایند از اسک هم به هم در است کند چنانچه در فق

در باب

در باب حق الجار خوانده بانمی و ایند اوله بواله سرایت کند و این معنی از اهل عقل و حس عیانست ان فی سبی اگر
 کی و خوش و طیور را از اردو جهان از رده نهند که از جان نترسند لایسما کی که افضل البشر و الملک العقول و ابلغ
 العلم بود از کن تن حسین و ایند اردو بجای و حقارة ناسزائی وی از رده نشود حاش الله لا یظننه احد و این معنی
 از نص و شرح و عقل ثابت است و بر هیچ کس از کبیر و صغیر پوشیده نیست مگر که تشبیه بر گاه که جبرئیل خیر
 تقدس میکرد مصطفی صلعم چند روز نگران و ملول میگشت از کمال محبت و فرط شفقت که بر فرزندان فاطمه ^{علیها السلام}
 داشت بجدی که روزی ابراهیم بن محمد صلعم حسن و حسین بازی میکردند و مصطفی صلعم میدید و شاد می شد جبرئیل ^{علیه السلام}
 بیاید و گفت یا محمد صلعم خداوند تعالی میفرماید ما ترا از عالمیای بزرگتریم و تو با خوردگان مشغولی اکنون نزل محبت
 انست که مویه کی ازین است نفر اختیار کنی مصطفی صلعم مبارک خود را بمرقبه فرو کشید و گفت که مویه حسن و حسین
 اختیار کنم فاطمه را بردم و گریان نتوانم دید و نترسیت فراق ایشان نتوانم حبسید گفت یا جبرئیل موت
 ابراهیم فرزند خود را اختیار کردم ابراهیم در آن ساعت تب گرفت و یومیم روز متوفی گشت سبب آنکه
 عالمیای معلوم کنند که مصطفی صلعم باین محبت کمال درشت و از ایند از ایشان بمرنیزند تا از لعن و کفر
 ایمن شوند درین قصه هیچ نبر زلمه بشیر آدمی بر آورده رنگ شبنمیت و لمبه اعلی گفته اند که امانت و ایند از
 حق و جفا و اولاد رسول صلعم کفر و کافری در مصابیح الدین میگویند اگر کسی را علوی را با امانت علوی گویند
 کافر شود و بعضی گویند اگر علویک تعظیم گویند کافر شود لان التصغیر قد یغیور للتعظیم ابو قاسم گفت اگر در حاله
 غضب گویند کافر شود و از رساله مولانا صدر الدین و از رساله مولانا ضیاء الدین بر فی میگویند که علی و فتوا دادند

که امانت و ایثار اولاد رسول صوم کفر و کافر است بر جنم و کفر است علی کفر لا یتیم و قتل و اقتضاح بر طریق اولی
 باشد سوال جنم قتل یومین نزدیکی است و جنت است قتل حسین چگونه کفر بود جواب آنکه ایثار
 و امانت حسین بمصطفی صوم است میکند کما بیناه غیر فرق ایثار و امانت مصطفی صوم با اتفاق کفر است
 و موجب حسن جناب نه نصاب و دنیا و حسنا و عقلا ثابت کرد اینده ایم دیگر نگاه که روایات ایثار و قتل یومین
 کفر است گفته اند مطلقا و مخصوص در حق این ن و الحکم للمقید جماعه و فی حدیث جناب چه فرمود است که قذف
 دشتم ابو بکر و عایشه و عمر و حسن و حسین و اولاد این کفر است که فی التشریح و سفینه و فی الخلد صوم است
 الشیخین کفر است سوال علوی با علوی معاند و مخالف شود کافر کرد یا نه جواب کافر نکرد و زیر آنچه ایثار
 و امانت شان غیر از آن میگویم که سرایه بمصطفی صوم میکند طبعاً و حتماً از آنکه طبع اناست با فرزندان
 هر کرا عناد باشد با بد روی نیز معاند نشود بخلاف آنکه اگر از یک بد روی یا جا کر یک امیر و شکر کرد
 استناد بودند و یا غلام یک صاحب باشند معاندت با صاحب نکند و هو المجرس جناب چه اگر قتی با زخمی کینه
 حربی نکرد و اگر با مسلمانان و یا با یک خلیفه جنگ حربی شد اگر چه با مسلم باغی جنگ حربی کرد لکن
 الاسلام واحد کذا فی خزانة الفقهاء ان اهل الذمته اذا قاتلوا مع اهل الاسلام مع الباغی او غیره
 یتقض عهدهم فلو ان عهدهم یتقض بالقتال مع الباغی فالاولی ان یتقض بالقتال مع اهل
 العمل سوال زید از قرابت رسول صوم بود قتل حسین چرا مکر شد جواب زید از قرابت بود اما
 یک بد نبود و کجست ما و اولاد مصطفی است که از نسبتا مصطفی اند صوم زید از قرابت و برادران هم

با تفرقت

با تفرقه است چنانچه در قصاص و حدود و خیران خوانده بانی سوال بعینه کونید حسین ابن علی رضی الله
 در دست کرد بلا در حاله نزع گفته است در نایم تا کشنده خود را بر خود در دست نبرم جواب این سخن محض
 اقرار است و کذب بود زیرا که نزع حسین از بریدن سر مبارک در آن وقت باج گشت و نذیع حاضر نبود و شهادت
 شده بودند مگر میر بود و قول مدعی علیم و کوهی خونیان معاندان با اتفاق مرد دوست کما عرف انشاد است
 دیگر خبر قاتل حسین با اتفاق منکر است بر کز نباشد که آن شانیه کویید کافر از دستت برم و شفاعت کنم
 سوال چون این است که است معاویه رضی الله عنه یا نه و علی رضی الله عنه کافر است جواب معاویه رضی الله عنه باغی
 ما اول است و المال لیسین کافر و لا یغاسق و فی التشریح ان عایشه رضی الله عنها وزیر و طلحه اولی ان المخلد فته
 معاویه ایضا اول ان اول المخلد فی و المال و لیسین یغاسق و فی التمهید و طلحه وزیر تا با و حجاً الی العبد
 و قیل عایشه ثابت و قیل ما خرجت بغیا بل جارت رد مال الصلح و قطعاً للمنازعة و قیل ان معاویه
 رضی الله عنه تابع بعد نقل علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و قال اخطأ فی الاجتهاد و قال للمخلد فته یغاسق
 ابی طالب رضی الله عنه فی عیون المجالس و هو غافل من الکتب الجواهر و یاب قضاة الدین قال معاویه رضی الله عنه
 لا ینبذ زید یا بنی ان الحق و الله حقهم ای حق علی و الحسن بن حسین و الکتب عننا هم غلبته و فی التشریح ان
 الباعی المال لیسین یغاسق لان شهادته مقبولة با اتفاق الروایات لانه ما اول في دعواه لان
 حلیا غی ان مدعی الامارة مع شبهة کما اجتهاد عایشه و وزیر و طلحه معاویه رضی الله عنها فوضع فی اجتهادهم
 الخطا و العصمة لا ینبذ لیس الا نبی و لانه يجوز الصلوة و تولیة القضاء و الحج و الجمعة و غیر ذلك من

الولاية من جهة الباغي فدل على انه ليس نفاسق سوال حسن يزيد باغي بود لعن من جركته جواب شرح ان
يزيد كان باغيا متغلبا خروجا و الخروج على الامام حرام في الايام كلب و يزيد خرج على الحسين بلا
تاويل وقتله بالحرب سال جون امير المؤمنين على رضي الله عنه بعد نقل عثمان خليفه شد و معاوية خرافه در مصر
دعوى خلدفته كرد معاوية در مصر بنجاب عده جبرائيل بنده جواب من و ربه رضي الله باغي شد زیرا كه مصدر جمع يدي
بود و مصر را امير المؤمنين ابو بكر رضي الله عنه فتح کرده بود و در يد نه بادشاهی باشد مصر تابع او بود و
اگر کسی از اهل جمع سر بر کند باغی بود فی الترحیح و اول باغی فی الدنيا معاوية و هو باغی ما اول فلما قتل علي بن
علي ابن ابي طالب رضي الله عنه كانت الخلافة للحسن ابن علي ثم للحسين و بغی فی عهد الحسين يزيد بن
معاوية بغيا نقلبا قتل سلسل النبا المتغلبة حتى جلس وليد ابن يزيد و رستم في القرآن ثم ابراهيم
اخوه مروان و فی عهدهم كانت الخطايا يفتنون على ابي بيت الرسول صوم فاذا اتممت البيعة المتغلبة
جلد ابو العباس السفاح المنصور العباسي و خلد قتهم الى يومئذ و حتى قامت القيمة و بعض كونه تغل
يزيد بن الحسين بن عبد الواسع بن يزيد بن هشام بن عبد ودان وقت اتباع يزيد بن الحسين بن عبد
الواسع بن يزيد بن الحسين بن علي الصفر اياما و رند و كفت بنشين بر تخت خلدفته على
رضي الله عنه دست ابو العباس السفاح را گرفت و بر تخت نشاند و خود منزه و بی گناهت و سخاوت بنشین
گرفت و به تشویشات نماید و شد سوال حکمت که اکثر عرب و فارس محبت رسول الله و اهل بیت او را
نیز امانت میکردند جواب در تفسیر الوالقاسم میگوید چون قرآن منزل شد مصطفی صلوات الله و آله و آله
عجلت

چون در فارس

مصنف

چون در فارس رسید با کسیا قرآن را بر کینه نهادند و کما فارس را بخدمت روان کردند
 و در بدل او ماریه قبطیه را فرستادند و چون در کرمان رسیدند ترکان مصحف را بر سر نهادند و
 بدایا و خدمتی روان کردند چون در هند و کتار رسیدند با قرآن را زیر پا داشتند و در کلو سبک بستند
 کیفیت ایشان بنفش تخت رساله آوردند مصطفی صلوات الله علیه بر کینه مقبول و صلوات الله علیه
 باشند تا قیامت محبت خاندان من از کینه ایشان نرود و ترکان سران و سروان باشند
 و نهند یا اولاد را خواهر کنند و ایمن گردانند و این همه خوار باشند و یکی معاند دیگری باشند و
 امیر خولهدال عمیت فرود برد و عمیت خولهدال امیر فرود خورد و هیچ بزرگ زاده بزرگ نشود و تمام انصاف
 بودند الا عاشره ائمه مردی است که چون این کیفیت بنفش تخت رساله گشت مصطفی صلوات الله علیه
 مهم کند جبرئیل هم بیاید و گفت یا محمد در هند و کتار بخت قدم مبارک خود بر کینه خواهی برد از آدم صلوة
 لله علیہ الیوم و الاخره ایچ نبی در آن زمین قرار گرفت است و کتفه چون کتاب این جنین
 کرده اند تا ایضا تو از این انترقام گشتند فرزندان و فرزندان این را را بگیرند و بطلالده و
 بمصار و برینه گردانند ملک بارشمان بندر منظور منصور کنی تا از این انترقام بیرون گشتند
 سوال چون این را ولد بواله سریت میکنند بعد از مردن مرده را نیز از امیر سیانی جواب عقیده
 اهد است و جماعت است که مرده را بعد از مردن تا تیر انداز است چنانچه در چشم آید و از ده شود بدلیل
 صورت عذاب خیر و الاغراب قبر نزل شده فی اعلام الهی میت بملطف و عنف عاقل متاثر شود و در اندر

آید است از صدقه و نماز برای سیرت سرورنی حاصل میشود و در قنف و ذکر سروری حزن بنیامان
 ایضا و از آن سروریت را زار و سرورینودنی نزلت السلام و یخیزد القبرنی جوار اهل الخیر فان المیت
 نیادی بالجار التورکھا نیادی الحجی و در علمی میگوید سیرت کریمه احیا کرده می بندارد و از زار
 میگیرد چنانچه وقت شوکریمه را کرده می بندارد و در قصص و انارست هر که اولاد رسول بسیار
 و اگر یکانه باشد داند که سر انجام به بیگانگی خواهد کشید قال الله تعالی ولا ترزقنہ الاخری و در
 بترسانه و اگر بیگانه است داند که سر انجام به بیگانگی خواهد کشید و اگر که از زار جو اوصول لعین و
 منکر سوال زید را قاتل حسین گویند یعنی جوابی انار نسیرین زید اسم رجل متغلب قاتل حسین
 و فی ترف النبوة لما قتل حسین ابن علی عنه السلام کتب ابن عباس رضی الله عنه الی زید بن معاوی
 انی لارجو ان لا ینکد الله تعالی بعد قتلك عشرة الثبی و یاخذک الیما و یخرجک من ال
 اینها کفورا فغیر ما استنطعت لا اباک ترجمه چون امیر المؤمنین حسین ابن علی فرموده است
 ابن عباس رضی الله عنهما بسوی زید نام نه نوشت بدست که من بر آئینه از خدایتقا امید بدارم
 این که خداوند بر ملک قائم ندارد و ترا بگشتن تو فرزند رسول صلوات کن حسین بوی اضافه
 کرد و او را وی فقیه بعدت است و گشتن بوی اضافه کرد که او مردی راضی نبود و در اخبار متواتر
 بار مصلحتی مسلم میفرمود که از پشت معاویه فرزند ی آیه زید نام که فرزندان مرا از وی نماند
 بحدی معاویه رضی الله عنهما از جماع یگان راند که همو المنهور سوال چون زید شکر در محراب حسین این خانه

قاتل از

قاتل از کجی گویند جوابی جز شکر کار نمی کند با فرورضای امیر کند بوی اضافه کند اگر امیری شکر بر
امیری فرستد و یا بصرای نامزد کند اگر آن شکر حصار و یا شکر ری افش کند عفو استغما لا بر
امیر و بر شکر الحاق کند جناب که گویند فلا شهر و فلا قطع فلا امیر گرفت جناب که گویند سکنند
دارا گشت و گویند فرعون عرب هم گرفت و فی الواقع امیران وی گرفته بودند و سکنند و ارباب الحقیقه
خود گشته بود موعی لا یخارج الی البیاء و الامرک للامور و النایب کالمسئول و الناس
مسئول عن رعیت پس اضافه محقق شد که زید بلید طریقه قتل حسین شهید امرضا الله
راضی بود سوال چون رضای زید بقرینه اضافه معلوم است بصریح نیز ثابت است یا بی جواب
بصریح نیز ثابت است که زید شکر قتل حسین امین رضی الله عنه بود فی دستور الحقایق مختلفوا
فی زید این معادیه رضی الله عنه قال المعتمدون انه کان لا راضیا بحرب الحسین و امر القتل و
الآن بر امیر و این متبه بانواع الایمانه و هو المشهور بتفاسیل مختلفه فلا ینع اللعن علیل
فرض و علی من اعانه لانه یکفر بالله امر قتل حسین و حرب و الاثمه اجتمعت و الاثمه ^{نفقت}
عاکف و لعن قاتله لان الراضی بالکفر یکفر قبل ان یفعل المامور و قبل ان زید لم یای الی القوم
بحرب الحسین و تم قتلوه بغیر امره و قال الامام الکحول بن فضل النسفی فی القول للربین بصح و فی القتل
الکبیری و درجه العیاد و الروضه الزنده لیسیم زید بن معاویه رضی الله عنه یوم عاشور بدیم الحسین
او بالاثمه لیکر و یظن الی الحسین القتل و حاصل بلاه الخلاصه و الخانیة و غیرها و عبارة الشریح مختلفوا

۱۰۱

الاكتحال يوم عاشوراء فقال بعضهم مندوب لسان النبي صلى الله عليه وسلم فعل ذلك وقال بعضهم مكره لان
 يزيد بن معاوية فعل ذلك وقال بعضهم لا بأس به وقال بعضهم انه بدعت ودر ساله عیسی میگوید
 یزید منکر مبارک حسین این شهید را چندان با ادب داشت که در کلمه مبارک کنجک سفینه آورد
 و در قصص بخاری میگوید که در آن عتقا که مبارک حسین امین را پیش یزید آوردند یزید منکر در غمی و اند
 شد و مبارک چند مرتبه بوسید و در کریه نشد و بعضی صحابه رسول صلوات بر او فرستادند که بیان بیایدند گفته
 ای منکر چه میکنی این ترا نیز یزید کردن زدن حکم کرده بود گویند هفت تن صحابه بودند که آن روز
 کردن زد و در غریب میگویند از امام شعیب روایت است که بود از قتل حسین امین فرزندان و منکر
 و مبارک بی یزید منکر در مشق چون اسیران بگردانید و در نماز هیچ میگوید و یزید بن یزید فرستاد
 همیشه میخواهند بود و در تهنیت الحامل میگویند یزید منکر در دین مبارک حسین امین کلاب زدند
 قصص مشکوة میگوید که یزید منکر مبارک حسین امین را بر سینه نهاد و کریه شد و بعد مبارک
 حسین در دیده فرستاد حسین امین همچون در دیده لشکر فرستاد یزید منکر عتبه را مبارک منکر
 یازده روز در دیده مبارک جنگ شد بجزار و با لشکر فرزندان صحابه شهادت یافتند در دیده و خا
 مصطفی اصحاب تا سه روز غارت کردند و خست ام المؤمنین امه سلمه و حفیظ غارت کردند حرم
 صلوات بر او فرستاد بود و در طریق بندهان گرفتند و در مشکوة میگوید مبارک حسین ابن علی را
 کرده آوردند بزرگ ستم که مثل سب و در صحیح مسلم بخاری میگوید انکس گفت دیدم مبارک حسین

بیایدند

ص ۶۹

بیارند و در طشت باز کوزه کرده بنهند و بر بینی مبارک بانی و نیزه میزدند و بر طریق سخن و استهزا طاعت
 میسکت و در امانت کردن ربر بارک از یزید صادر کردید روایات اندک کثرت از یزید اختصاصاً کوشش
 حاصل الامر چون قتل حسین بوی اضمات است از مصداق صلوات علیهم و ابن عباس و سایر اهل بران و اسفل
 و انام و زنان و مردان و کبایر و صغار از نگاه الی یومنا هذا بس مستحق کشت که او تقبلش از روی
 و بر او ایام که نیز ثابت کردیم پس روی لعن باتفاق جایز است و فتوا هم برین قول است که از یزید
 ابو شکر علی اختلاف لعن زید بن معاویه ^{رضی الله عنه} و قال بعضهم لا يجوز لعن عليه لانه كان امام المسلمين
 فی سنین و قال بعضهم يجوز لعن لانه كفر بالهدیه من امر تقبل حسین و رضاء الله ذلك قال بعضهم ان
 یزید الم یاء القوم تقبل حسین انما امرهم بطلب البیعة او یأخذوه و حمله الیه و هم قتلوه بغير امره و رضی بذلك
 و الاصح ان نقول بان یزید الو مرقتل حسین او اجازة او رضی بذلك جواز لعن علی امیر البیت خانه
 یحوز اللعن و الا فلا حاصله بعضی گویند که لعنت بر یزید روانست از آنکه امام مسلمانان بود و نقول له
 یزید تغلب بر نه امام زیر آنچه امامت در حسین را بواجب از آنکه الی یومنا هذا خطبه خلدت می از
 خطبای اهل سنت و جماعت خواندند و بجهت حدیث حسین ^{رضی الله عنه} ششم ماه گویند یزید منکر در اند فاله یسبح
 یمنع اللعن علیه و دیگر اگر تقبیر کنیم که امام بود فالامام عن الکفر لیس بمعصوم فلیله لا یقید و بعضی
 گویند که یزید منکر بل تقبلش راضی و امر نبود بقول هم غیر این خبر نفعی و قول الثانی و خبر النقی منفی و هر
 دو باتفاق روایات کثرت و الشهادة و بعضی گویند یزید منکر منکر الکففة بود بر حسین بلکه

Marfat.com

گفته بود بطلب جمعیت همین قدر از قول خدیج معلوم شد و این که گویند بطلب جمعیت در ساله بود و ^{ضعف}
 است بوجه اول آنکه خلیفه برحق و امام مطلق حسین ^{علیه السلام} این بود حسین را میثابت که آن باغی ^{متعلق}
 که پناه بطلب جمعیت نکند فرستد و در تمام عاقل نه باشد که چهل هزار آب بگیرد و در روز شنبه در جنگ
 شود و فوج فوج آید لشکر و امر با فرزندی نکرده باشد سیویم بطلب جمعیت چهل هزار سوای غیر قصد حرب
 هرگز حاصل نپسورد و در که نام فر ذکر کرده باشد همان نیک است که این دلیل ضعیف استماع وی اقامت کرده و
 بوقت ملک و انیان گفته و بعضی گویند نیرید منکر تقبل حسین این اوضاعی بود و این قول موافق اخبار
 و مطابق آثار مشهور است که بیناه و غیره او بر منائی و امر تقبلش کافر شد لان الرضا علی مالکوف
 کفر و بالفسق و بقره کفر ^{والاصح} لفظ اصح فتوی است چنانچه در ذخیره و سفرات و کشف مذکور
 است و قد ذکرناه قبل و فی النسقه و شرح العقاید لمولانا رسد الحی رحمه الله علیه و الدین فی الکف
 عن ذکر اصحابه اختلفوا فی نیریدین معاویه حتی ذکر فی الخلد صد و غیره لانه لا ینبغی اللعن علی نیرید
 و لا علی حجج لان ینبغی صلحهم عن اللعن للمصلین و من کان من اهل القبله و ما نقل من
 لعن الینبغی صلح بعض من اهل القبله فلانه ینبغی من احوال الناس بالابعد غیره و بعضهم اطلق اللعن
 علیه لانه کفر بالله حین امر تقبل الحسین رضی الله عنه و التفقوا علی یواز لعن من قتل او امره او اجاز
 ارضی بذلك لحق ان رضایزید تقبل الحسین استبشاره بذلك لانه اهل بیت استحقاقا
 معناه و انکان تفاصیله احاداً افنحس لان توقف فی شایع فی ایمان لغتة الله علیه و علی النصاره

اعوانه حاسر

نکته

بکوف و الفاظ متعقبات کالقرآن و تواتر معنوی جنبانجه شجاعت حقرة علی کرم الله وجهه و
 سخاوت حاتم و اعلم امام اعظم ابوحنیفه کوفی همه الله عنده و عدل نوشر و ان تفایصها مختلفه و بی بجموعها
 تدل علی معنی واحد دلالت جمعها علی ثبوت ذلك المعنی بطریق نواز و ان لم یقع العلم بكل فرد من تلك
 الافراد و نقول و ان کان هذا علی طریق الاحاد و لکن وقع العلم بهذا المعانی علی سبیل التواتر یعنی این
 همه تواتر معنوی است تفایص مختلفه جنبانجه بعضی کونند که در احد علی کرم الله وجهه فوجها شکست و بعضی
 دیگر کونند و بعضی کونند حصار سلاسل و فتح کرد و غیر ذلك و ان کان تفایص احاد و اگر چه بر طریق
 فرض و تعدیل تفایص احاد باشد فحسن الفاعل حکم بل فی ایامه بل منسألتا کید کنه فی الزاید یعنی
 قوله تعالی بل الذین کفروا یکذبون و الله اعلم بما یوعون ای این کافران قرآن را قبول نمی کنند
 و نیز دروغ زن کونند فالما حصل صد و صواب النسب که یزید طریقه نقل حسین امین و طلبت دی کردن
 و بدین امانت کردن بداهت حسین امین از اخبار است که آن اختیار تواتر معنوی است اگر چه تفایص
 احاد کرد و حکم النسب که ما توقف نکنیم در عدم رضای و نیز در ثبوت ایمان وی منکر خدائی بروی بار
 بر باران و اعوان وی و نیز قطب العالم جلال الحق و الدین الحسین بنجاری رحمه الله در مجلس و لم
 یلعن در لادیه بیت نوشته است و منکر عالین علی یزید لان شقاده مبین فی الفعالم و قال
 جمال الدین علقمه در قصیده اللعن الرحمن لآل معاویه و آل حرب عنید العز لا تقطر بعد الحق و الامل
 من انزیر و نیز انزیر و تکرر و قال احمد من القاضین محابان ایلایه و لا یلعن یزید البو
 نیت لعنت الله لهما فرمود بر آل معاویه نیت لعنت بر آل زبیر

تعلیم

کوفی

سوی ملعون فی ایدار اعال و قال ان عمر همیکویم برو لعنت بنیاد بوحث استابن سعید باید
والفاله بهر بعض آل احمد جوادان در روز خت کافر ملعون منکر زرد گوش و در سیاه و بنکی
راضی و خارجی بر سه لعین زیر کفش سنیان باشند این دزدان درین بنکی لعینت و خارجی از روی
شرح لایق اند هر سه برای نارتعت بویا ابگنر کی خورند انا که دادند از خری دین خود از دست
دادند بر امید رغوائی صحبه الامیه و امثال وی لمن بریزد منع میکنند قول انان حجت یانی قول
انان حجت نیست بوجه اول آنکه هر دو عدالت و نام صحبه الامیه و امثال وی تحقیق معلوم نیست و
نیز دانسته نمیشود که از عوانش بود یا نه چون مشهور است مستور کرده فی الحقیقه و غیر ما جز المستور کالافاسق لا یکن
قوله حجه باتفاق اردیابعدم العرفه فی فسخه و عدالتهم چون صحبه الامیه متهم است که گویند وی
از عوان و موالی نرید بود و علیه العلویه و اجماع علماء اهل البیت اجماع النکانوسنین او نه که یکا عرف
فی الاصول نقول المتهم مردور فی المادیا کلبا سیریم چون صحبه الامیه منع لغتشن بغیر دلیل کرده و قول مجتهدین
بغیر دلیل موجب نیست و فی اجتهاده کلام و فی اسراجیه قالوا ابو یوسف و زفر و عقبه بن زید لا یجمل لاختان
یقته یقول عالم یعلم من این فلنا چهارم فتوی لعن بریزد او لی شهنزیر آنچه مصطفی صلوات الله علیه
عباس و سایر کبار لغتشن نرید اضافت کرده اند و امر و راضی نیست و عدالت و دیانت جمال این
علقه و سید حلال الخ و الدین حسین البخاری و مولانا سعد الدین معلوم است که در دعوی تقوی بر این عمر
بوده اند چون انان لعن بریزد کرده اند فتوی بر خست لعن او او لی باشند و فی السراجیه بسبب الام

علی السغدی عن احمد عن الفقہین حین اقتابوا باین مختلفین ای لجاوبین تیسع قال لا یتبع اقتادہما
 بعد ان یكون اور عما بنجم اگر امامت دیکند کہ لم یامر القوم بقبلة فجواریہ قلنا من قبل شتمہم اگر تم کہند
 بقول ولا تکفروا الا اهل القبلة قلنا فی نرح الی قطیة ای لا تعالوا بہم کما عاتد الکفار کا لخرج و
 الجریئہ ونحو ذلک ما ذکرنا فی باب المرتدین مفہم چون اگر کتب تفحص کردیم کہ در منع لعن وی
 ہج روایتی تبصریکہ از امامان نہ ہر ایچہ و تلا میزند ان باشد نیاتم و در جواز لعن ہر جہاز سلف کبار
 اقوال رسیدہ کما ذکرنا دیکیف تبالی بقول صاحب الامیۃ و امثالہم شتم اگر جہدالت و نہ ہر احتیاد
 صاحب الامیۃ و امثال او معلوم یا منع وی مقتضی حرمت نبود لانه یمنع بانظن الا تری ان نہی اللہ
 و رسول اللہ نہی لقیضۃ الحرمة بالاطلاق لانه متنوع بالانواع و ہو الکرامیۃ و الحرمة و التقفۃ و
 الکرامۃ و کذا فی کتب الاصول و لیزویۃ ہم چون بتواتر مسموع است کہ ایذا خاندان رسول صلعم از زید
 منکر صا و شدہ بس رعانت و اعانت وی از سادۃ است زیرا نجہ اگر کسی با فرزان پادشاہ عناد کند
 و یا با غی بود نتواند کسی از خواص او کہ پادشاہ یا رعایت و اعانت و فرند و علیہ النصوص والاخبار
 و اطعقول و لمنقول فی الحافظیۃ و ماوردیہ شرع و لایا باہ العقل بحج قبولہ بر آئینہ از صلعم
 صلعم این ایذا کہ ماوردید خود بہر امت خود در بایزد و امام حسن حسین رضی اللہ عنہما کہ از عظمت
 این شینہی بملک سپارد و از امت این سزد کہ در رعانت و اعانت موز با خاندان
 وی گوشد اللہم شتفا بہم و جہنم و لا تمکن مع الہا لکن منغضم شرط محبت النبا کہ اندوہ در دست

و دشمن

دشمن وی بکوت دشمن بکوی اند و در دشمن تر از آن خواندن و آنچه درباره دشمنان باید کرد کشید
 و در کفایت شیخ میگوید که روزی وزیر عبد الملک نزد امام شعبی را برسد که از وقت رحلت مصطفی صلوات الله علیه تا امروز
 سال برآوردست که نریزید بان اینچنین حادثه کرده اند با حج و زکوة و روزه و نماز بجائی می آرند در صحبت
 مودت مصطفی صلوات الله علیه میکنند بکدی که عبد الملک شنید که موی محاسن مصطفی صلوات الله علیه می آرند و میل جایزه با استقبال
 بیرون آید و صدق می گوید که در موی مبارک حج در سر کرده در شهر ادر و تا شیخ فرمود که من شمایکس مانند که مصحف ازیر
 بجائی نهدی گفتش مصطفی صلوات الله علیه بر سر کند زیرا آنکه که من با صحابه کبار رفته بودم که ایشان درین وقت در حیات
 بودند و بر سر مانده و بز زیارت ایشان رفتیم دیدم که بعضی ترک جمع نمودن دشمن با اهل عیال کرده و بعضی در دست
 بکوه و در دست مانده بر سریدم چرا چنین شده دید گفتند اینچنین است که ظاهر دعوی ایمان کنند و حکم کوشکان
 رسول صلوات الله علیه از آنکه روی ایشان نتوانم دید پس وزیر از وزارت دست برداشت و تا یکدیگر دید المقصود نریزید
 شکر با مرقتل جنین حسین امین باتفاق کافر و موجب شکر نشد اند که کسی قیاس کرده است قصه را
 در آن که یوسف را بر نریزید منکر گفته و در تفسیر تفسیر الاحقاف میگوید که گشتن یا قصه گشتن نمودن به غیر کفر
 و برادر از یوسف چون از گفتن اقتلوا یوسف کافر نشوند بدلیل آنکه گشتن ز ادربنوت یوخر نبود همچنین
 نریزید را نیز معلوم نمود که گشتن حسین رضوانه الله علیه کفر است و انانست اسلام در است مصطفی صلوات الله علیه خواهد شد
 بر قاتل حسین رضوانه الله علیه کافر نباشد این بوجه است اول آنکه که می گوید او را علم بخیر
 نفعی است و خبر نفعی نیست دوم آنکه علم و عدم و علم امری مسطن است فرض حکم با الظاهر و لیداد ضایع

سوال

سوال

میگوید که نازل کفر کافرت اگر چه او اقصا باشد در شرح لامیه میگوید که نازل کفر عند الله و عند
 کافرت بیوم انکما عدم علم در حق که کند که او مجنون یا دیوانه و یا صغیر که در یزید کشتن
 چنین نبود و پیام آنکه در تفسیر فقها گوید اولی آنست که با حکم بقطع کنیم که برادران مهتر یوسف انبیا بود
 یانی زیرا آنجه نبوة ایشان بدلیل قطعی و بجز صریح ثابت است پس بدان قول که ایشان انبیا نباشند
 از کفر معصوم نباشد چرا کافر نباشد بنجم آنکه اگر تسلیم کنیم که برادران مهتر یوسف انبیا بودند و آن
 فعل از ایشان در حال صغور و نارسایی و صادر شده بدلیل قولی تأیید و بیعت بدلیل آنکه بر این خون
 آوده سلامت آوردند و گفتند فاکه الذی و فعل صریح عفو است که انفی تفسیر الکشاف و یزید منکر صغیر
 و نابالغ نبود که این قیاس بدو توان کرد ششم آنکه بر تقدیر تسلیم بلاغته ایشان بگویم ما که اقتدوا یوسف
 از ایشان صادر شده است بدلیل قولی تأیید و بیعت و بیعت بدلیل آنکه بر این خون
 در تفسیر امام نجم الدین میگوید برادران مهتر یوسف بانه نشسته که یوسف را چه باید کرد شیطان
 لعان بصورت ببری شده بیایده و گفت بکنید یوسف را و یار چاه کنید ایشان گفتند نازل بر عاقبت
 خواهم شد و بخدای عاصی خواهیم شد گفت استغفار کنید و از صالحان گردید و امام رکن الدین المومنین
 بخوانند ز الوتر الحمد لله میگوید اقتدوا یوسف از برادران یوسف حدیث نفسی بغير عزم و بغير قصد و حدیث
 نفس عفو است پس استدلال منوع لعین یزید بدین اتمام دوستی و این تمام بحث در اعلام الهدی
 عربی اندک است الحدیث الثالث في الكفر واللاعنات على النفس آل محمد مات كافر الا من

مات علی

ت علی بعض الی محمد جاویدم القیمہ کتیبین عینہ الیس من رحمۃ اللہ الاومن ناة علی بعض الخ
 یشم را یکہ الخ ترجمہ مصطفیٰ صلعم فرمود کہ اکان باشد یہ کہ بادشمن اولاد میرد کافر بمیرد وہ کہ بردشمن اولاد محمد
 بمیرد بیاید روز قیامت و نوشتہ شدہ میا رو چشم او کہ نویسد است از رحمت خداوندہ تا وہ کہ بردشمن اولاد محمد
 بمیرد نیاید بوی بہشت الحدیث الرابع فی الاربعین قال رسول صلعم من الغض اولاد فی عقد الغضیة ومن الغضیة
 عقد الغض اللہ من الغض اللہ ہو فی الذر ترجمہ مصطفیٰ فرمود صلعم کہ دشمنی دارد اولاد مرا بدست کہ او را دشمنی
 داشتہ باشد کہ مرا دشمنی دارد تحقیق دشمن مصطفیٰ صلعم و دشمن صلعم دشمن خداست از انکہ مصطفیٰ صلعم
 محبوب است و علوی محبوب رسول کہ گوید محبوب مصطفیٰ را دست نمیداریم کافر باشد و فرستادی ظہری مکتوب کہ
 روزی ناردن رسید با امام ابو یوسف قاضی کجایی طعام بخورد و ذکر کرد کہ وقت افتاد امام ابو یوسف گفت مصطفیٰ صلعم کہ در
 دست بمیدارست حاجت ما رز نہ گفت من کہ در دست نمیدارم امام ابو یوسف گفت یا میرالمؤمنین درون
 بغرامی تا این حاجت ما یب کرد یا بگو تا گز نہ حاجت ما یب شد بدانکہ چون از نادوست داشتن کہ و کفر
 بود کہ تا دوستی علوی کہ احب الاحباب بودند کفر است از حد تر بدانکہ ہر کہ رعایت اولاد رسول صلعم کند از ضلالت
 ہدایت و از شقاوت سعادت یا بد عزیز من در حکایت آورده است کہ در آغاز جلوس سلطان شمس الدین القشقر
 در علی سادت را رواج نبود روزی جوکی میراند گبری سال خورده بر سلطان رسید سلطان با وی الفت گرفت
 و از خواص خاص کردہ ہر بار وی را با سلام ترغیب میکرد روزی کہ گفت حج نہ بود یا ملک گفت از تو کہ گفت وی را کہ او
 اولاد بودی ہر جب حج نہ و با حاجی نہ نہ سلطان گفت فرزند ان دی اصحاب وجود منثورند کہ ایش نہ رسید خوانند کہ نوزاد

و گفت ای شاه این خبر دشمنان اینست و تمکیدی مردمان اگر برکاتب ایند ما را شک و عار می آید پس معلوم شد که جدان آن خورشید است که درین کی که فرزندان وی چنین باشند هزار عار و شتاب و تراوی خلافت وی حرم و ناجایز است ای شاه یکتیسار کن در شهری که فرزندان با شاه چنین حوا کنند و مریضه و حریفانم که دایمی در پیمان قوم زار داران اشرف و افضل اندا که چنانی است و خلافت از اینان است اگر کسی شایسته بکشد و یار یاریانه و مار او را براریم و دست کشیم چهار خبر التماس دارم اگر با جابت مقرون کنی ای پادشاه خدایتا تو در سایه و لاکه کافر کافر است او ال انکه انعام و اکرام در باره این فرمائی که از احتیاج خلق فارغ شوند و کسی شایسته است نه بنده و تو نیز خلق خدایت و نیابت جدان بجای آورده باشی و تویم انکه بتوانی هم این ترا جا کن تا بدین میانه این ترا خبری رسد سویم انکه لغو نمائی علمای بدین باره که گفتوی و مندی که خود را فرزند وی و دلدی بود که خود را وی بخواند خواندن خبر خورشید در کردن وی باشد چهارم انکه عالمان حق نکند از نده فتوی بدروغ ندهند و اگر این چهار خبر ترا میر میزند از جدان بگرد و کفرش کن تا ترا حقان نگیرد و جای خنده و محصل طعنه و عیب و عجز این است که ان از زشتی مسالمت خود را سنی ترا نده پس سلطان وی را در کتاف گرفت و نورد و گفت در این چنین دلی کفر بکنند و با این مساله که داریم دین چه کنند و حاله حکمه کفایت و ان کبر سنان و یکی از و اصلاحی کشته بر برکت عایت اولاد رسول صلعم می آرند که بود از ان سلطان شمس الدین انار لاله و بر نامه و پادشاه در حق ساد و اعتباری را شیخ و عقیده صادق درشت و بار با میگفت فردا ما را از شیخ در نشنند مخلص باشد روز قیامت ای بار بکتید انبیاست هر که مخالف رسول صلعم باشد بهیچ نبی و پیران نمید و بهیچ ولی بر خود خوانند

و گفت ای شاه این خبر دشمنان اینست و تمکیدی مردمان اگر برکاتب ایند ما را شک و عار می آید پس معلوم شد که جدان آن خورشید است که درین کی که فرزندان وی چنین باشند هزار عار و شتاب و تراوی خلافت وی حرم و ناجایز است ای شاه یکتیسار کن در شهری که فرزندان با شاه چنین حوا کنند و مریضه و حریفانم که دایمی در پیمان قوم زار داران اشرف و افضل اندا که چنانی است و خلافت از اینان است اگر کسی شایسته بکشد و یار یاریانه و مار او را براریم و دست کشیم چهار خبر التماس دارم اگر با جابت مقرون کنی ای پادشاه خدایتا تو در سایه و لاکه کافر کافر است او ال انکه انعام و اکرام در باره این فرمائی که از احتیاج خلق فارغ شوند و کسی شایسته است نه بنده و تو نیز خلق خدایت و نیابت جدان بجای آورده باشی و تویم انکه بتوانی هم این ترا جا کن تا بدین میانه این ترا خبری رسد سویم انکه لغو نمائی علمای بدین باره که گفتوی و مندی که خود را فرزند وی و دلدی بود که خود را وی بخواند خواندن خبر خورشید در کردن وی باشد چهارم انکه عالمان حق نکند از نده فتوی بدروغ ندهند و اگر این چهار خبر ترا میر میزند از جدان بگرد و کفرش کن تا ترا حقان نگیرد و جای خنده و محصل طعنه و عیب و عجز این است که ان از زشتی مسالمت خود را سنی ترا نده پس سلطان وی را در کتاف گرفت و نورد و گفت در این چنین دلی کفر بکنند و با این مساله که داریم دین چه کنند و حاله حکمه کفایت و ان کبر سنان و یکی از و اصلاحی کشته بر برکت عایت اولاد رسول صلعم می آرند که بود از ان سلطان شمس الدین انار لاله و بر نامه و پادشاه در حق ساد و اعتباری را شیخ و عقیده صادق درشت و بار با میگفت فردا ما را از شیخ در نشنند مخلص باشد روز قیامت ای بار بکتید انبیاست هر که مخالف رسول صلعم باشد بهیچ نبی و پیران نمید و بهیچ ولی بر خود خوانند

برابر
گفت

بر بار سینه سادات سید مبارک غزوی را مبارک خاص و عام متصل خون نسی و سینه قطب الدین را استار
خود بنیاندی بار بادست در دامن سید مبارک غزوی زدی تو اضع و شکستی گفتی که من ترک عجمی برکت
جدتم به پناهی رسیده ام و به عاصی نفس گرفتارم دست در دامن نماز دادم که فرزندان و جگر کونکان رحل
آید و با سرور عالم صلح نازی و انبساط کلی دارید فردا قیامت در از دست نکند از سید مبارک عبید نامه سینه نافه
قیامت شفاعت گفته عزیز من روز قیامت روزی صبح است ایرانجا ایر کرد و شاه فقیر بناید و یکی می شود
بوش باشد اولیا و انبیاء بیوت شوند و نفسی نفسی گویند تا آنکه آدم سوی عالم مصطفی صلح نماید و ابراهیم
حمیل الله شفاعت خواهد و مصطفی صلح مکر به شفاعت در میان بند دلبس کرد که محبت و مخلص خانه آن است
بنیاد است نیز ف کرد و معاند و مخالف بنیاد است اکنون رشود و دوستان سید اصفا صلح و دوستان و
اولاد وی بر سر جنت در سرورند و دو دشمنان در خرن مخردن عزیز من هر که ابد دولت و نعمت
سزشته اند و راسته بخصایل حمیده و عادات شکوده شنیده روح او را با قبولت این اطهار اولاد سید ابرار
مولس کردانند لند از اولاد نشینا هیتیا اسباب سعادت رعایت ارباب سیادت است
هم از انجاست که در دستان مریدان بنجره دهند تا مراتب هر کس ترتیب شناسد و می تواند نشد که ساد
از خانها مصطفی صلح و مرتضی برزاده لند اگر هزار هزار بر جمع شوند معاند اولاد رسول صلح نتوانند
در نایب ملک که معاند اولاد رسول صلح باشد فردا آن بر نیز شوند کرد یا نمی نبی تو اگر کسی خود را
شاه رعایت معاند شاه کند با خود جانی خود نیز در بلائی افتد و این نوع عیان است اجماع این

Marfat.com

بمجموع و کتابت این رساله و قاری این مرطوب و سامع این تذکیر ازیر علم سید عالم بیعت
 و محبت و محبت اولاد رسول صلی الله علیه و آله وسلم مخصوص فرمائی و همبرین بکیران
 دیر الکیتران و برکات آن بر این بیچاره ارزانی فرمائی و با ابائی و اجدادی و احفاد و
 احبار و اطهار و اولاد نجات فرمائی بمنه و کمال کرمه ائین و رب العالمین تحت قلم
 کتاب شرف السادت بکجه فرمائی صلواته سلامه خاندان مصطفی و مورث الجود و سخاوت
 و ابره مبارکش سید صید شاه امیر اقباله و اجداله بر سر خادمان به نطفه نوال کمال لایزال
 یا عرض حاجت در حرم حضرت صاحب زینت راز کس مخفی کنان نه بر دل انانی تو در کوه
 که ز خورشید خیم چراغ عالم است روشنائی اوست خاکبائی تو

بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله محمد رسول الله
 اعنته يا رسول الله زعموا ابو حمين يا حميني از الهاء
 که از عمارانی دنیا بسر عالم زلف خویش ز کمر و خا
 بدو کفایت تو آمد و او خواستی بنا بر ما نبع الله بنای
 اللهم صل على محمد وعلى آل محمد بعدد كل ذرة من
 الغراف مروه و رده و شرفه زارا

سید محمد قاشقاشام

تحصیل گوہر موضع الیٰزہ پتی + طرف سترادہ

نمبر جمعندی سابق	مالک رکنہ و غیر مندرجہ
نمبر کتونی حال	
نمبر کھانہ و جہت اشتقالات	فمنذین ولد سوات قوم حبیب کہ دیم و ۹۰۰۰۰ کاشتکار

۱	۲	۳	۴	۵
اور نام کھیت	نام چاہ یا دیگر وسائل آبائی	تعداد زمین تھپہ	تسم و میزان کھانہ وار	نگان
بق	حال			کیفیت





